



دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشت درمانی تهران

مدیریت امور دانشجویان شاهد ایثارگر

تبار ایثارگران

مجموعه مصاحبه با دانشجویان

برتر شاهد و ایثارگر دانشگاه

درخشش ایثار

پورمحمدیان، احسان، ۱۳۳۹ -، گردآورنده	سرشناسه
تبار ایثارگران: مجموعه مصاحبه با دانشجویان برتر شاهد و ایثارگر دانشگاه / به اهتمام احسان پورمحمدیان: زیر نظر مصطفی محقق: ابرای دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی دانشگاه تهران، مدیریت امور دانشجویان شاهد و ایثارگر، مصاحبه گر نجمه عبدالکریمی نصرآبادی، تهران: سیمین، ۱۳۹۷.	عنوان و نام پدیدآور
۶۲ ص: مصور (رنگی)، عکس (رنگی): ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.	مشخصات نشر
۵۰۰۰۰ ریال: ۱-13-6058-622-978	مشخصات ظاهری
فیپا	شابک
عنوان دیگر: تبار ایثارگران: درخشش ایثار.	وضعیت فهرست نویسی
مجموعه مصاحبه با دانشجویان برتر شاهد و ایثارگر دانشگاه.	یادداشت
تبار ایثارگران: درخشش ایثار.	عنوان دیگر
جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - خاطرات	عنوان دیگر
narratives Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Personal	موضوع
دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی تهران -- دانشجویان	موضوع
-- StudentsHealth Services Tehran University of Medical Sciences and	موضوع
دانشجویان -- ایران -- تهران -- مصاحبه ها	موضوع
Interviews -- Iran -- TehranCollege students	موضوع
جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - آزادگان - خاطرات	موضوع
*Released -- Diaries Iran-Iraq War, 1980-1988 -- captives	موضوع
جانبازان -- ایران - خاطرات	موضوع
Diaries -- Disabled veterans -- Iran	موضوع
محقق، مصطفی، ۱۳۴۰ -	شناسه افزوده
دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی تهران، مدیریت امور دانشجویان شاهد و ایثارگر	شناسه افزوده
۱۳۹۷ پ ۲۸/۲۹ DSR1628	رده بندی کنگره
۰۸۴۳۰۹۲۲/۹۵۵	رده بندی دیویی
۵۳۹۰۴۴۲	شماره کتابشناسی ملی



دانشگاه علوم پزشکی و
خدمات بهداشت درمانی تهران

تبار ایثارگران درخشش ایثار

به اهتمام: دکتر احسان پورمحمدیان
زیر نظر: دکتر مصطفی محقق
مصاحبه گر: نجمه عبدالکریمی نصرآبادی
ناشر: انتشارات سیمین
چاپ و صحافی: سیمین
نوبت چاپ: پاییز ۱۳۹۷
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۱-۱۳-۶۰۵۸-۶۲۲-۹۷۸

تهران - انقلاب - لبافی نژاد - بین دانشگاه و فخر رازی - پلاک ۱۸۲

تلفن: ۶۶۴۰۱۸۳۳

موبایل: ۰۹۱۲۱۷۱۸۱۵۶

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است

جوانان عزیز توجه دارند که باید کوشش در راه علم و بدست آوردن تخصص در رشته‌های مختلف،
اساس فعالیت دانشجویان عزیز باشد، که نیازهای مہین بدست خود آن بابر آورده شود و کشور با
کوشش شما خود کفا شود.

حضرت امام خمینی (ره)

امروز درس خواندن، علم آموزی، پژوهش، جدیت در کار اصلی دانشجویی، یک جهاد است.

مقام معظم رهبری

فہرست

ایمان عباس پور: دانشجوی رشته پزشکی فرزند جانباز برنده مدال المپیاد کشوری و جهانی

۷

شیمی

ہادی خداہندہ لو: دانشجوی مقطع دکتری بیوشیمی بالینی فرزند جانباز، دارنده جایزہ

۱۷

بنیاد ملی نخبگان

۲۷

عالیہ باش قرہ: دانشجوی کارشناسی ارشد رشته علوم تشریحی فرزند آزادہ

۴۱

مصطفی رضایی فر: دستیار رشته رادیولوژی و فرزند جانباز

ابوالفضل ہاشم پور: دانشجوی دکتری تخصصی رشته طب ورزشی قہرمان جہان در رشته

۵۱

پاورلیفٹینگ و فرزند معزز شہید

بسمه تعالی

سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است، سپاس خدایی را که انسان را آفریده و به او عقل و دانایی و زیبایی عطا نمود و بدین وسیله او را اشرف مخلوقات نمود. سپاس خدایی را که آنچه نمی‌دانستیم به ما آموخت و ما را از الطاف و نعمات بی‌کران خود بهره‌مند ساخت.

دانشجویان عزیز، حال که در سایه فداکاری شهیدان عزیزی که به مدد اراده و ایمان به مدارج عالی رسیدند و صبر و شکیبایی خانواده‌های ایثارگران که سختیها را تحمل کردند، ابرهای تیره و تار از افق زندگی این ملت زدوده شد، بر ماست در دنیایی که با سرعت پیش می‌رود و زمان را با خود به جلو می‌برد تمام تلاش خود را به کار گیریم تا قله‌های علم و ایمان را فتح نموده و آینده‌ای درخشان و افتخار آمیز برای خود و کشورمان رقم زنیم.

امروز قلب ملت ایران با شهدا و ایثارگران است و عزت و سرافرازی خود را مدیون ایثار آنها می‌داند، اگر غفلت و سستی کنیم ما خواهیم بود که زمان را از دست داده‌ایم و از سرمایه عمر خود بهره نبرده‌ایم، ما خواهیم بود که از گزینه‌های بهتر روی گردان شده‌ایم. بدانیم و باور کنیم که همواره راه پیشرفت باز است و هیچ بن بستی برای رهروان علم وجود ندارد، باشد که با عنایت حق، در این مسیر، استوار و پرصلابت قدم برداریم.

دکتر مصطفی محقق

دبیر ستاد دانشجویان شاهد و ایثار دانشگاه

بسمه تعالی

دانشجویان عزیز شاهد و ایثارگر

علم و معرفت از بالاترین هدایا و الطاف الهی، به بشر است که انسان با استفاده صحیح از آن می‌تواند به اوج نقطه کمال انسانی صعود نماید و از آن بعنوان پلکان ترقی مدد بگیرد. ولی با این حال در صورت استفاده نکردن صحیح از دانش و هدف بالذات قرار دادن آن، ممکن است دچار آفت‌هایی شود که موجبات انحطاط و گمراهی هرچه بیشتر عالم را فراهم نماید و از جمله آنها غرور و تکبر، تعصب و استبداد است.

اکنون که به لطف پروردگار و همت والای خود توانسته‌اید مدارج علمی را یکی پس از دیگری با موفقیت سپری کنید امید می‌رود با گذشت و فداکاری برای اصلاح و سعادت مردم از هیچ کوششی دریغ نکنیم و رفتار و منش جان بر کفان هشت سال دفاع مقدس را سرلوحه زندگیمان قرار دهیم.

سری کتاب «تبار ایثارگران» شامل مجموعه مصاحبه با دانشجویان برتر شاهد و ایثارگر به همت مدیریت امور دانشجویان شاهد و ایثارگر دانشگاه و به منظور ترویج فرهنگ ایثار و شهادت صورت گرفته است. جا دارد از تک تک عزیزانی که در تهیه و نشر آن ما را یاری نمودند تشکر نمایم.

دکتر احسان پورمحمدیان

مدیر امور دانشجویان شاهد و ایثار دانشگاه

دی ماه ۹۶

ایمان عباس پور:
دانشجوی رشته پزشکی فرزند جانباز برنده
مدال المپیاد کشوری و جهانی شیمی



همین که ما وارث خون شهدا هستیم وظیفه
ما را سنگین تر می کند.

در ادامه روند آشنایی با دانشجویان برگزیده شاهد و ایثار گر این بار گپ و گفتی دوستانه با ایمان عباسپور دارنده مدال طلای المپیاد کشوری و مدال نقره جهانی داشتیم او که فرزند جانباز است در این مصاحبه از فراز و فرودهای زندگی علمی خود می گوید و معتقد است امکاناتی که در اختیار ما قرار گرفته بیت‌المال است و ما فردا در مقابل تک تک آن‌ها مسئول و پاسخگو خواهیم بود.

✓ با سلام و تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید. خواهشمندم خود را معرفی فرمایید.

ایمان عباس پور متولد سال ۷۰ در شهر بابل و فرزند جانباز ۲۵ درصد هستم. پدر دبیر شیمی و مادرم دبیر ادبیات است. برادر بزرگترم مهندس مکانیک و خواهرم مهندس برق است. من در سال ۸۷ با معدل ۱۹/۲۰ از دبیرستان تیزهوشان شهید بهشتی بابل فارغ التحصیل شدم و با توجه به دارا بودن مدال المپیاد شیمی کشوری و جهانی بدون شرکت در کنکور سراسری در رشته پزشکی دانشگاه علوم تهران پذیرفته شدم.

✓ از نحوه درس خواندن خود بر ایمان بگویید

همانطور که گفتم والدین من هر دو فرهنگی هستند و همین امر باعث می شد بر روی درس خواندن ما خیلی حساس باشند و چون من بچه کوچک خانواده بودم علاوه بر پدر و مادرم، خواهر و برادرم هم خیلی به من حساس بودند. از این رو بعد از تمام کردن دوره ابتدایی و با توجه به علاقه زیادی که به درس خواندن داشتم در آزمون مدارس تیزهوشان شرکت کردم و دوران راهنمایی و دبیرستان را در این مدرسه گذراندم. خوشبختانه جو مدرسه بسیار خوب بود و از حضور معلمان خوب و دلسوزی بهره می بردیم. کلاسها آن قدر پویا و قوی برگزار می شد که لازم نبود از کلاسهای کمکی یا کتابهای دیگری استفاده کنیم. وقتی به خانه بر می گشتم چندساعتی استراحت می کردم و باز به مطالعه می پرداختم.

✓ چطور شد که به شیمی علاقمند شدی و توانستی مدال کشوری و جهانی به دست آوری؟

کلاس اول دبیرستان که بودم متوجه شدم علاقه عجیبی به شیمی دارم و چون پدرم هم دبیر شیمی بود این علاقه در من شکل گرفت ولی عامل اساسی در پیگیری جدی این موضوع بر می‌گردد به یکی از بچه‌های کلاس بالاتر به نام بابک گرایلی که توانسته بود مدال جهانی شیمی را به دست آورد. وقتی که ایشان به مدرسه آمد و در مورد علاقه خودش به شیمی و چگونگی کسب مدال صحبت کرد من هم به این نتیجه رسیدم که پتانسیل لازم جهت رسیدن به این مدال را دارم و از همان روزها شروع به مطالعه جدی در این زمینه کردم؛ بنابراین در کلاس‌های مخصوصی که برایمان در نظر گرفته بودند شرکت کردم و در سال سوم دبیرستان در امتحانات آزمون اولیه المپیاد شیمی شرکت کردم و توانستم در مرحله آخر آزمون که در تابستان ۸۷ برگزار شد مدال طلای کشوری در رشته شیمی را کسب کنم.

✓ برخورد خانواده با شما پس از این موفقیت چگونه بود؟

خب طبیعی است که همه خوشحال شدند وقتی مدال طلای کشوری را دریافت کردم خانواده‌ام غرق در شادی شدند و شادی بی‌اندازه آنان باعث شد میل به دریافت مدال المپیاد جهانی شیمی در من شعله‌ور شود بنابراین بهتر و بیشتر درس خواندم و بعد اینکه کلی امتحان و آزمون را پشت سر گذاشتم توانستم در سال ۸۸ به عنوان چهار نفر اصلی به تیم جهانی المپیاد اعزام شوم. البته ما هشت نفر بودیم که مدال طلای کشوری را دریافت کرده بودیم ولی فقط چهار نفر از ما جهت اعزام به انگلستان انتخاب شدند. همان سال ما چهار نفر به اتفاق سه تن از اساتید جهت حضور در امتحان وارد دانشگاه کمبریج شدیم و در آزمون المپیاد شیمی شرکت کردیم. ۱۸ نفر اول موفق به

کسب مدال طلا و ۵۶ نفر بعدی مدال نقره دریافت کردند به صد نفر هم مدال برنز اعطا شد.

✓ با توجه به علاقه‌ای که به رشته شیمی داشتی چرا وارد رشته پزشکی شدی؟

با توجه به این که من مدال طلای کشوری و نقره جهانی داشتم، احتیاجی به شرکت در آزمون‌های سراسری نداشتم و دستم در انتخاب رشته کاملاً باز بود. البته من آن موقع‌ها یک جوان پرشور و هیجان بودم و جز به دریافت مدال فکر نمی‌کردم و خیلی هم در جریان انتخاب رشته و روند آن نبودم. از این‌رو با توجه به اصرار خانواده وارد رشته پزشکی شدم و همین امر باعث به وجود آمدن مشکلات درسی زیادی برای من شد.

همان‌طور که گفتم دوران دانش‌آموزی فرق زیادی با دوران دانشجویی دارد و دانش‌آموزان هیچ شناخت خاصی از رشته‌های دانشگاهی ندارند و بعضاً فقط به عنوان کسب مدرک و عنوان وارد این رشته‌ها می‌شوند. خب من هم فقط غرق در درس شیمی بودم و اصلاً به پزشکی فکر نمی‌کردم و همین امر باعث شد تحصیل در رشته پزشکی را بدون میل و علاقه آغاز کنم.

✓ گفتید که در دوران دانشجویی دچار افت تحصیل شدی. در این مورد بیشتر توضیح بده

از آنجاکه من فردی درون‌گرا هستم و با توجه به اینکه من مدال المپیاد شیمی داشتم و بدون کنکور وارد دانشگاه شده بودم و حتی سبک و سیاق درس خواندن من با بقیه فرق می‌کرد وقتی وارد دانشگاه شدم، نتوانستم رابطه خوبی با محیط برقرار کنم و دچار افت شدید تحصیلی شدم. از آن بدتر اینکه من نمی‌توانستم خودم را با محیط خوابگاه منطبق کنم و مشکلات

خوابگاه برایم غیرقابل تحمل بود. حتی هم اتاقی من هم از نظر رشته و سن و سال با من فرقه‌های فاحش داشت و تمام این‌ها باعث شده بود به دانشگاه به چشم یک هیولا نگاه کنم و از حضور خودم در این مکان ناشناخته رضایتی نداشتم. البته خود من هم بی‌تقصیر نبودم و فکر می‌کردم باید با دوستان قبلی‌ام که حالا در دانشگاه شریف درس می‌خواندند حشرونشر داشته باشم و سعی نمی‌کردم خودم را با محیط جدید وفق دهم.

من از نظر شخصیتی فردی تحلیل‌گر هستم و روحیات من با رشته پزشکی که در آن مجبوری به حفظیات تکیه کنی سازگار نیست؛ بنابراین به صراحت می‌گویم که من با این رشته مشکل داشتم و خودم هم تمایلی به ماندن در این رشته نداشتم و فقط می‌خواستم از آن فرار کنم. این فرار و گریز دو سال طول کشید و بعد که من نسبتاً پخته‌تر شدم سعی کردم راه کنار آمدن با مشکل را بیاموزم و از جنگ و فرار کردن کناره‌گیری کنم. البته خانواده و خصوصاً برادر بزرگ‌ترم نقش اساسی و پررنگ‌تری در گذر من از این بحران داشتند و با کمک و یاری آن‌ها و مساعدت خانواده توانستم به مجرای اصلی زندگی برگردم. **وقتی دوباره توانستم به محیط درس برگردم سعی**

کردم گذشته را جبران کنم و در امتحان پره انترنی توانستم رتبه ۲ قطب ده را دریافت کنم البته خانواده هم مجبور شد به خاطر رفاه من به تهران کوچ کند و بعد از آن من توانستم با مشکلات درسی‌ام بهتر کنار بیایم. البته این زمان انطباق حدوداً دو سال طول کشید و خانواده‌ام از دست من بسیار آسیب دید. در اینجا از فرصت استفاده می‌کنم و از پدر و مادرم خوبم که تمام مدت پشتیبان من بودند و با صبر و شکیبایی مرا در گذر از این بحران یاری کردند تشکر می‌کنم.

✓ در مورد نحوه جانبازی پدر و برخورد مادر با مشکلات زندگی برایمان بگویید.

پدرم متولد ۱۳۳۸ است و در زمان جنگ دوران سربازی خود را می‌گذراند. او در عملیات رمضان در سال ۶۱ بر اثر برخورد تیر به ناحیه شکم دچار جراحت می‌شود و بر اثر شدت جراحات وارده، قسمت زیادی از روده او برداشته می‌شود. در همین عملیات پسر عمه پدرم که باهم در جبهه بودند به شهادت می‌رسد و پدرم به پشت جبهه منتقل می‌شود. بعد از این ماجراها پدرم دیگر نمی‌تواند به جبهه برود و از همین رو به فکر ادامه تحصیل می‌افتد و در رشته دلخواه خودش یعنی شیمی ادامه تحصیل می‌دهد و تا مقطع کارشناسی ارشد ادامه می‌دهد. در همان روزها پدر و مادرم که در یک محله زندگی می‌کردند با وساطت بزرگ‌ترها به عقد هم در می‌آیند و مادرم ازدواج با پدرم را نوعی افتخار می‌داند. مادرم بعد از ازدواج، با کمک پدرم شروع به ادامه تحصیل می‌کند و در رشته ادبیات فارسی پذیرفته می‌شود. بعدها پدر و مادرم به استخدام وزارت آموزش پرورش در می‌آیند.

مشوق اصلی من در درس خواندن، مادرم بود و او هم با توجه به روحیات خاصی که در من می‌دید بعد از دوران ابتدایی مرا به مدرسه تیزهوشان برد و در تمام مراحل درس خواندن یار و یاور من بود. مادرم واقعاً به آینده فرزندان اهمیت می‌داد. نگهداری از سه فرزند و رسیدگی به امور منزل و اداره، عزمی جزم می‌خواهد که خوشبختانه مادرم با توسل به ایمان الهی، از پس همه آنها بر می‌آمد و ما هرگز کمبودی در زندگی حس نکردیم.

✓ آیا امکانات خاصی برای درس خواندن داشتی؟

راستش را بگویم من از امکانات خاصی استفاده نمی‌کردم جز اینکه در

مدرسه تیزهوشان درس می‌خواندم. نوع درس خواندن من به صورت خودجوش بود یعنی از برنامه و زمان خاصی استفاده نمی‌کردم هر وقت که باید درس می‌خواندم درس می‌خواندم و اگر سؤالی داشتم از پدرم کمک می‌گرفتم ولی بیشتر موارد درسی مرا مادرم پیگیری می‌کرد. البته نقش حمایتی خانواده واقعاً پر رنگ بود و با توجه به تمام مشکلاتی که وجود داشت توجه خاصی هم به من داشتند به خصوص برادر بزرگ‌ترم که واقعاً کمک‌حال من است و در تمام شرایط برای کمک کردن به من حاضر است. جا دارد همین جا از زحماتی که پدر و مادر و برادرم تا رسیدن من به این نقطه از زندگی برایم کشیده‌اند تشکر کنم.

✓ زندگی دور از محیط خانواده و در شهرهای بزرگ چه تأثیری بر شما داشت؟

موقعی که من از بابل به تهران آمدم فقط هجده سال داشتم و تجربه خاصی از زندگی در شهرهای بزرگ نداشتم و چون در خانواده‌ای زندگی کرده بودم که همواره کانون توجه بودم و تمام آن حمایت‌ها را به یک‌باره از دست داده بودم، دچار بحران روحی شدیدی شدم. من فقط یاد گرفته بودم درس بخوانم و با زوایای دیگر زندگی آشنا نبودم. زیاد نمی‌توانستم با دیگران کنار بیایم و تعامل و استقلال را بلد نبودم. شاید هنوز در حال و هوای دبیرستان بودم و طرز زندگی کردن در یک شهر بزرگ و دور از خانواده را درک نمی‌کردم. ولی کم‌کم خیلی چیزها را یاد گرفتم و همگام با رشد جسمی، رشد فکری و ذهنی را هم تجربه کردم. اکنون با آن پسر هجده ساله بسیار فرق دارم و می‌توانم علاوه بر درس

خواندن به دیگر زوایای زندگی خود هم برسم. در حقیقت این محیط باعث شد من از لاک انزوای خودم بیرون بیایم و شناخت و رابطه بهتری با محیط و افراد برقرار کنم.

✓ در اوقات فراغت چه می‌کنی؟

خب با توجه به مشغله‌های زیادی که دارم نمی‌توانم زیاد وقت آزاد داشته باشم ولی سعی می‌کنم حتماً از استخر استفاده کنم و اگر وقتی داشته باشم مطالعه غیردرسی هم بکنم

✓ هدف شما از تحصیل در رشته پزشکی چیست؟

خب فکر می‌کنم درمان بیماران برایم هدف اول است و چون علاقه زیادی به رشته‌های جراحی ندارم سعی می‌کنم در رشته‌های داخلی ادامه تحصیل بدهم و امیدوارم بتوانم از دانش خود جهت برطرف کردن رنج و آلام بیماران و خانواده‌هایشان استفاده کنم. پول هرگز برایم هدف نبوده و نیست و از خدا می‌خواهم مرا لحظه‌ای به حال خود وانگذارد.

✓ خودت را موفق می‌دانی؟

من تلاش خودم را کرده‌ام شاید می‌توانستم بیشتر تلاش کنم ولی خب بروز یک سری مشکلات در برهه‌ای از زمان باعث کند شدن سرعت رشد من شد ولی به لطف خدا توانستم دوباره به مجرای اصلی زندگی‌ام برگردم.

نمی‌گویم آدم موفق‌تری هستم یا از خودم کاملاً راضی هستم بلکه می‌گویم آنچه هستم نتیجه لطف پروردگار و سعی خودم است.

✓ پدر شما با توجه به شرایط زمان خویش، رسالت خود را به انجام رسانید. فکر می کنید وظیفه شما به عنوان یک دانشجو چیست؟

اولین وظیفه یک دانشجو خوب درس خواندن است. این امکانات خاصی که در دسترس ما قرار دارد همه بیت المال است و ما فردا در مقابل تک تک آن ها مسئول و پاسخگو خواهیم بود. امروز در مقابل خانواده و جامعه ای که در آن زندگی می کنیم و فردا در مقابل خدا و شهدا. همین امر که ما وارث خون شهدا هستیم کار ما را سنگین تر می کند. اگر خدای ناخواسته جنگی صورت گیرد همه ما موظفیم بپا خیزیم و مانند پدران مان با سینه باز از کشور و مقدساتمان دفاع کنیم و اگر جنگی نباشد هر کسی باید در جبهه خودش برای اعتلای کشور بجنگد.

با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.

خرداد ۹۶

هادی خدابنده لو:
دانشجوی مقطع دکتری بیوشیمی بالینی
فرزند جانباز، دارنده جایزه بنیاد ملی نخبگان



دفاع ما از کشور و اعتقاداتمان پایانی ندارد
و ما همه به عنوان فرزندان ایران در مقابل
میهنمان موظفیم.

در ادامه آشنایی با دانشجویان برگزیده شاهد و ایثارگر و در آستانه روز شهدا این بار گپ و گفتی دوستانه داشتیم با هادی خدابنده لو دانشجوی دکترای رشته بیوشیمی بالینی فرزند جانباز و دارنده جایزه بنیاد ملی نخبگان. او موفقیت را فقط در کسب مدارج علمی نمیبیند و معتقد است علم بدون اخلاق کامل نیست.

✓ با سلام و تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید. خواهشمندم خود را معرفی فرمایید.

هادی خدابنده لو دانشجوی مقطع دکتری فرزند جانباز ۴۵ درصد هستم. من در سوم خردادماه سال ۶۷ در زنجان متولد شدم. پدرم بازنشسته بنیاد شهید و مادرم خانه‌دار است. دو خواهر و دو برادر دارم. در سال ۸۳ با معدل ۱۹/۱۱ از دبیرستان فارغ التحصیل شدم و در سال ۸۵ در رشته میکروبیولوژی دانشگاه اصفهان پذیرفته شدم. در سال ۸۹ با کسب رتبه ۳ آزمون ورودی وارد مقطع کارشناسی ارشد بیوشیمی بالینی در دانشگاه تربیت مدرس شدم و با داشتن معدل ۱۸/۱۵ توانستم در آزمون دکترای دانشگاه علوم پزشکی تهران پذیرفته شوم.

✓ در مورد نحوه جانبازی پدر و برخورد مادر با مشکلات زندگی بر ایمان بگویید.

پدرم متولد ۱۳۴۲ است و در زمان جنگ دوران سربازی خود را می‌گذراند. او در عملیات بیت‌المقدس در سال ۶۱ بر اثر برخورد آتش آرپی چی به صورتش دچار جراحت شده و بر اثر شدت جراحات وارده بی‌هوش می‌شود. وقتی امدادگران برای بردن جانبازان و شهدا وارد عمل می‌شوند **به تصور اینکه پدرم شهید شده او را با بقیه شهدا به پشت خط منتقل می‌کنند.** از آنجا که بر اثر شدت جراحات وارده، پدرم توانایی دیدن نداشت یکی از پرستارها که به وضعیت زنده بودن پدرم مشکوک بوده انگشتش را داخل دهان پدرم می‌برد و می‌گوید اگر زنده هستی دستم را گاز بگیر. پدرم با رمق کمی که داشته عکس‌العمل از خود نشان می‌دهد. پس از این اتفاق پدرم به بیمارستان منتقل می‌شود. بعد از معاینه پزشکان تصمیم به تخلیه چشم چپ پدرم می‌گیرند ولی نمی‌توانند تمام

ترکش‌ها را از بدنش خارج کنند. پدرم اکنون جانباز ۴۵ درصد است و از ناحیه چشم راست هم بینایی کمی دارد. تمام این اتفاق‌ها در سن نوزده سالگی برای او رخ داده یعنی در اوج جوانی. تحمل این مشکلات در آن سن کم واقعاً روحیه بزرگی می‌خواهد ولی هر وقت از پدرم می‌پرسم آیا باز هم حاضری در صورت وقوع جنگ به جبهه بروی او با صراحت می‌گوید بلی. مادرم هم با وجود سن کم و در شرایطی که می‌توانست با یک فرد غیر جانباز ازدواج کند به عقد پدر جانبازم درآمد و تا امروز بار زندگی را عاشقانه و خاضعانه به دوش کشید. من واقعاً در طول این سال‌ها و با وجود مشکلات خاصی که با آن در گیر بودیم هرگز ندیدم مادرم از وضع پدرم شکایت کند و یا نسبت به زندگی دلسرد باشد. مادرم مدیرانه به امور خانه و فرزندانش رسیدگی می‌کند و ما این انسجام و هماهنگی در زندگی را مدیون فداکاری و عشق خالص مادرم هستیم.

✓ در مورد نحوه درس خواندن خودتان در زمان دانش‌آموزی بگویید

در شهری که ما زندگی می‌کردیم امکانات استفاده از مدارس شاهد مهیا نبود. از این رو من هم مانند بقیه بچه‌ها به مدارس عادی می‌رفتم ولی چون بسیار اهل مطالعه و تحصیل هستم همیشه شاگرد اول کلاس بودم و نمرات درسی من کمتر از نوزده نبود. ما در خانه پنج فرزند بودیم و خب امکانات خاصی برای درس خواندن نداشتیم. زمانی هم که من برای کنکور آماده می‌شدم خانواده درگیر بنایی بود و شرایط خوبی نداشتیم برای همین من فقط یک اتاق کوچک کنار حیاط برای خودم درست کرده بودم و آنجا درس می‌خواندم. البته نقش حمایتی خانواده واقعاً پر رنگ بود و با توجه به تمام مشکلاتی که داشتند توجه خاصی هم به من داشتند. جا دارد همین

جا از زحماتی که پدر و مادرم تا رسیدن من به این نقطه از زندگی برایم کشیده‌اند تشکر کنم.

من در دبیرستان در رشته ریاضی فیزیک درس می‌خواندم ولی بعد تصمیم گرفتم در رشته علوم تجربی کنکور بدهم؛ بنابراین بعد از کنکور ۸۳ رشته میکروبیولوژی را انتخاب کردم و همان سال بدون استفاده از سهمیه در دانشگاه علوم پزشکی اصفهان در رشته میکروبیولوژی پذیرفته شدم. البته گذشتن از سد کنکور و قبول شدن در یک دانشگاه دولتی و در رشته دلخواهم آن قدرها راحت نبود و من مجبور بودم روزی ده تا دوازده ساعت درس بخوانم تا از درس‌هایم عقب نیفتم. با توجه به اینکه در رشته ریاضی درس خوانده بودم باید وقت بیشتری برای مباحث زیست‌شناسی در نظر می‌گرفتم. من به علت زیاد درس خواندن دچار بیماری کم خونی شدم و حتی مجبور شدم از داروهای کم خونی هم استفاده کنم ولی با این وجود هرگز از درس خواندن کوتاه نیامدم و پیوسته درس خواندم. البته چون مجبور بودم کتابهای زیست‌شناسی را بدون اینکه در کلاس حضور داشته باشم یا از منابع خاصی استفاده کنم بخوانم کمی هم دچار اضطراب و افسردگی قبل از امتحان شده بودم. برای حل این مشکل اوقاتی را هم برای ورزش گذاشته بودم.

✓ شما گفتی در رشته ریاضی تحصیل می‌کردی چطور شد که وارد رشته زیست‌شناسی شدی؟

بله من تا زمان پیش‌دانشگاهی در رشته ریاضی درس می‌خواندم ولی وقتی با مباحث زیست‌شناسی آشنا شدم متوجه شدم که کشش و علاقه شدیدی به این رشته دارم و احساس کردم در این رشته موفق تر خواهم بود؛ بنابراین بدون اینکه در کلاس خاصی شرکت کنم یا جزوه‌ای داشته باشم شروع به

مطالعه کتاب‌های زیست‌شناسی کردم و هر روز به این مباحث بیشتر علاقمند شدم. بعد از قبولی در رشته میکروبیولوژی و آشنایی بیشتر با مبحث بیوشیمی تصمیم گرفتم در مرحله کارشناسی ارشد در رشته بیوشیمی ادامه تحصیل دهم بنابراین بعد از فارغ‌التحصیلی در سال ۸۹ بدون استفاده از سهمیه و با کسب رتبه ۳ وارد رشته کارشناسی ارشد رشته بیوشیمی بالینی دانشگاه تربیت مدرس شدم و توانستم این مقطع را با معدل ۱۸,۱۵ پشت سر بگذارم. بهمن ماه سال ۹۱ با کسب رتبه ۷ توانستم در مقطع دکترای رشته بیوشیمی بالینی دانشگاه علوم پزشکی تهران پذیرفته شوم.

✓ شما در دانشگاه‌های متفاوتی تحصیل کرده‌ای نظرت در مورد این دانشگاه چیست؟

دانشگاه علوم پزشکی تهران یکی از بهترین دانشگاه‌های خاورمیانه است و رتبه خوبی دارد بالطبع امکانات این دانشگاه هم بسیار خوب است و جا برای پیشرفت بیشتر دانشجو فراهم است. ما در این دانشگاه از حضور اساتید خوبی بهره می‌بریم و برای انجام کارهای تحقیقاتی از نظر مالی و غیره حمایت می‌شویم. خوشبختانه رابطه استاد و دانشجو هم اینجا بسیار خوب است و من حضورم در این دانشگاه را یک اتفاق مثبت در زندگی‌ام می‌دانم.

✓ زندگی دور از محیط خانواده و در شهرهای بزرگ چه تاثیری بر شما داشت؟

موقعی که من از یک شهر کوچک پا به اصفهان گذاشتم فقط هجده سال داشتم و تجربه خاصی از زندگی در شهرهای بزرگ نداشتم. اقرار میکنم

زندگی در این شهرها و رنگ و لعابه‌های شهرهای بزرگ برای افرادی مانند من در نوع زندگی ما بی تاثیر نیست و خواهی نخواهی تاثیر خودش را روی آدم می‌گذارد ولی چیزی که واقعا در این مواقع به داد آدم می‌رسد نوع تربیت خانوادگی و ارتباط معنوی شخص با خدایش می‌باشد. بنابراین سعی کردم با خودم خلوت کنم و یک بار دیگر دلیل حضور خودم در این شهر بزرگ را به خودم یادآوری کنم کم کم یاد گرفتم به هدفم که درس خواندن است پایبند بمانم و چیزهای کوچک را فدای چیزهای بزرگ نکنم. بعد از این مساله رنگ و لعابه‌های این محیطها برایم بی اهمیت شد و سعی کردم از امکانات این شهرها جهت رسیدن به اهداف بالاتر استفاده کنم.

✓ در مورد فعالیت‌های علمی و پژوهشی خود برایمان بگویید

در مقطع لیسانس دو مقاله ارائه کردم که در مورد بیماری ام اس بود به نامهای "بیومارکرهای تشخیصی در بیماری ام اس" و "سطح سرمی اینترفرون بتا در بیماران ام اس". در مقطع کارشناسی در ترجمه کتاب بیوشیمی فعالیت ورزشی همکاری داشتم و این کتاب در انتشارات دانشگاه کرمان به چاپ رسید. همچنین پایان نامه مقطع ارشد را با عنوان میکروسفرهای رادیواکتیو برای درمان مفاصل زانو ارائه کرده‌ام و به عنوان مقاله در ژورنال بین‌المللی Journal of Pharmacy and Pharmacology چاپ شد. در مقطع دکترا هم چند مقاله ارائه کرده‌ام اولی مقاله مروری در رابطه با مکانیسم‌های سلولی و مولکولی دیابت نوع ۲ است که تاکنون از این مقاله هشتاد بار به عنوان رفرنس در مقالات معتبر دیگر نام برده شده و دیگری با عنوان استفاده از نانو ذره‌ها در درمان سرطان می‌باشد.

با توجه به این فعالیت‌ها و نمرات خوب آموزشی سال گذشته در جایزه تحصیلی بنیاد نخبگان شرکت کردم و چون دارای شرایط لازم بودم توانستم جایزه بنیاد ملی نخبگان در سال ۹۵-۹۶ را به دست آورم.

✓ به عنوان یک دانشجو، آیا مشکل خاصی با خوابگاه ندارید؟

خب من از دوران تحصیل در مقطع کارشناسی تا کنون به مدت یازده سال در خوابگاه زندگی کرده‌ام و به همین دلیل با این نوع زندگی آشنایی ویژه‌ای دارم. طرز برخورد آدم‌ها با محیط‌های جدید بستگی به خیلی چیزها دارد. من چون از یک خانواده پر جمعیت آمده بودم خیلی زود توانستم با این محیط ارتباط برقرار کنم ولی چون آدم درون‌گرایی هستم سعی کردم حدود خودم را با دیگران حفظ کنم و دچار چالش زیادی نشدم و چون در یک خانواده متدین بزرگ‌شده و به واجبات و محرمات پایبند هستم زیاد دچار مشکلات اعتقادی نشدم. برعکس، من در این محیط تعامل با افراد متفاوت را یاد گرفتم و استقلال را تجربه کردم و غیر از این‌ها انعطاف‌پذیری را آموختم و حالا بهتر از قبل می‌دانم چگونه باید مشکلات خود را در محیط‌های اجتماعی حل کنم و راه صحیح برخورد با آداب و سنن و فرهنگ و مذاهب را بلد شدم. شاید در روزهای اول فقط دل تنگی و فشار دوری از خانواده باعث شود در مقابل بقیه جبهه بگیریم ولی گذشت زمان و داشتن هدف اصلی باعث می‌شود این مسائل رنگ ببازد و ما خیلی زود به مدار اصلی خودمان برگردیم.

من مجبور بودم با کسانی زندگی کنم که از نظر شخصیتی در دو جبهه مقابل قرار داشتیم و بودند کسانی که حتی تحمل دیدن آنها را هم نداشتیم ولی وجود همین افراد باعث شد به یک رشد ذهنی و فکری برسیم. شاید در

نظر اول بهترین کار جنگیدن با این افراد یا نهایتاً دوری گزیدن از آنها به عنوان راه حل اساسی به ذهنم خطور می‌کرد ولی کم‌کم فهمیدم حضور هیچ کس در زندگی آدم بدون حکمت الهی نیست و من باید حتماً چیزی از این افراد یاد بگیرم و یا موظفم چیزی به آنها یاد بدهم. بنابراین به جای جبهه گرفتن در مورد مشکل سعی کردم ریشه‌ای به آن فکر کنم و این تهدید را تبدیل به فرصت کنم.

✓ نقش مطالعه آزاد و ورزش را در زندگی خود چگونه ارزیابی می‌کنید؟

خب با توجه به مشغله‌های زیادی که دارم نمی‌توانم حرفه‌ای ورزش کنم یا وقت کافی برای مطالعه آزاد داشته باشم ولی حداقل هفته‌ای یک بار فوتسال بازی می‌کنم و سعی کرده‌ام به صورت کلی از بحث ورزش غافل نشوم. **ورزش واقعاً باعث تخلیه انرژی‌های منفی می‌شود و حس و حالی که بعد از ورزش داریم واقعاً قابل‌مقایسه با قبل از آن نیست.** ورزش کردن به خصوص در مواقعی که فشار زندگی بیشتر می‌شود و آدم احساس افسردگی می‌کند به داد آدم می‌رسد.

✓ نظر شما در مورد ازدواج دانشجویی چیست؟

ازدواج واقعاً به زندگی آدم هدف می‌دهد و این هدف‌دار شدن زندگی باعث به وجود آمدن آرامش خاصی در زندگی می‌شود وقتی شما به این آرامش می‌رسی هرگز حاضر به برگشت به دوران مجردی خود نمی‌شوی. البته نمی‌گویم که همه چیز از اول عالی و خوب است خب روزهای اول ذهن واقعاً درگیر مساله می‌شود چون این مرحله گذر از یک دوره به دوره دیگر است که مشکلات خاص خودش را دارد و هرکس به نوعی آن را تجربه می‌کند. ولی به‌مرورزمان همه چیز سر جای خودش قرار می‌گیرد.

ولی چیزی که خیلی مهم است این است که باید قبل از ازدواج اولویت‌های خودمان را تعریف کنیم و ببینیم واقعاً با اعتمادبه‌نفس و خواست قلبی و شناخت کامل پای سفره عقد نشسته‌ایم یا نه و مهم‌تر از آن اینکه آیا از نظر ذهنی به بلوغ رسیده‌ایم و آماده هستیم دوران مجرد را با زندگی زناشویی عوض کنیم. ازدواج سخت‌ترین و درعین حال شیرین‌ترین مرحله زندگی آدم است. من و همسرم دورادور همدیگر را می‌شناختیم و با شرایط خانوادگی همدیگر آشنا بودیم و همین باعث شد زمان زیادی برای شناخت همدیگر صرف نکنیم. ما از طریق خانواده‌ها، تمایل خود را برای زندگی مشترک اعلام کردیم و بعد از مدت کوتاهی رفت و آمد خانوادگی باهم ازدواج کردیم. راستش را بخواهید **اوایل ازدواج کمی دلهره داشتیم و می‌ترسیدیم. به هر حال من دانشجو بودم و از نظر مالی در مضیقه قرار داشتیم ولی با حمایت خانواده‌ها و در سایه گذشت و مهربانی همسرم ما با یک مراسم ساده و آبرومندانه باهم ازدواج کردیم** و دچار حاشیه‌های ازدواج نشدیم. البته اینجا جا دارد از همسرم که غیبت‌های طولانی مرا تحمل می‌کند و بدون هیچ شکایتی، مرا به زندگی دلگرم نگه می‌دارد تشکر کنم. ما بعد از ازدواج صبورتر، انعطاف‌پذیرتر و مسئولیت‌پذیرتر شدیم و این موارد باعث شد دایره دید ما نسبت به زندگی بزرگ‌تر شود. همین بزرگ شدن دید، باعث می‌شود ما از کنار مسائل حاشیه‌ای به راحتی رد شویم و مسائلی مانند مهریه و جهیزیه و غیره حرف اول ازدواج ما نشد.

✓ آیا خودت را فرد موفق می‌دانی؟

موفقیت ابعاد مختلفی دارد. من در خانواده خوبی به دنیا آمدم و با اعتقادات خاصی بزرگ شدم واجبات و محرمات از همان کودکی به من آموخته شد و به لطف خدا توانستم در بهترین دانشگاه علوم پزشکی کشور درس بخوانم. همسری خوب و پاک‌دامن دارم؛ و همیشه سایه خدا را روی سر خودم

دیده‌ام. اگر موفقیت را در این چیزها خلاصه کنیم بله من موفق هستم ولی
از نظر خودم موقعی به موفقیت میرسم که بتوانم در جاده ادب و
کمال حرکت کنم. به قول شاعر ادب مرد به ز دولت اوست. اگر بتوانم
 دانشجویهای خوبی تربیت کنم و در کنار تحصیل به تهذیب هم بها دهم
 می‌توانم خودم را فرد موفقى بدانم.

✓ **پدر شما با توجه به شرایط زمان خویش، رسالت خود را به**
انجام رسانید. فکر می‌کنید وظیفه شما به عنوان یک دانشجوی
چیست؟

نه تنها پدرم و هم‌زمانش که پدران آنها هم به نوبه خود از دیرباز تاکنون
 برای اعتلای این کشور جنگیده‌اند. زمانی امثال میزاکوچک خان یا باقر خان
 لباس رزم به تن کردند و زمانی امثال امیرکبیر در کسوت صدارت، خدمات
 قابل‌توجهی برای مردم این کشور انجام داده‌اند مردان بزرگ تاریخ ایران کم
 نیستند ولی ما بارزترین ثمره اینار را در دفاع مقدس دیدیم و این جنگ و
 اینارهای آن سندی قوی بر اهمیت دفاع از مرزهای خاکی و آبی و هوایی
 کشور است. **اکنون ما به عنوان وارثان این کشور موظفیم لباس علم به**
تن کنیم و مرد و مردانه در مقابل زیاده‌خواهی‌های دشمنان بایستیم.
 بلندنگه‌داشتن نام ایران و در اوج بودن پرچم ایران آرزوی مشترک ما
 ایرانیان است. ما باید با دست پر به جنگ دشمن برویم. و در تمام زمینه‌ها
 آماده باشیم. دفاع ما از کشورمان و اعتقاداتمان پایانی ندارد و ما همه به
 عنوان فرزندان ایران در مقابل میهنمان موظفیم.

با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.

عالیه باش قره:

**دانشجوی کارشناسی ارشد رشته علوم
تشریحی فرزند آزاده و اهل تسنن**



**در دفاع از مام میهن تفاوت‌های مذهبی رنگ
می‌بازند.**

به مناسبت فرا رسیدن هفته وحدت گفتگویی دوستانه داشتیم با
عالیه باش قره دانشجوی برتر دانشگاه، اهل سنت، فرزند آزاده و
جانباز ۳۰ درصد دفاع. او در این مصاحبه از رشادت مرزنیان غیور
برایمان می‌گوید. با هم پای صحبت این دانشجوی نمونه می‌نشینیم.

✓ با سلام و تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید. خواهشمندم خود را معرفی فرمایید

عالیه باش قره دانشجوی کارشناسی ارشد علوم تشریحی، فرزند جانباز ۳۰ درصد هستم. من در مهرماه سال ۷۰ در شهر گرگان و در خانواده‌ای فرهنگی به دنیا آمدم. اهل تسنن هستم. پدرم بازنشسته آموزش پرورش و مادرم خانه‌دار است. من دو خواهر و دو برادر کوچک‌تر از خوددارم. خواهرم دانش‌آموخته حسابداری و برادرم دانشجوی پزشکی است. خواهر و برادر کوچک‌ترم هم در دبیرستان درس می‌خوانند.

✓ در مورد نحوه درس خواندن خودتان در زمان دانش‌آموزی و دانشجویی بگویید

من ترکمن هستم، ما در استان گلستان زندگی می‌کنیم و امکانات خاص و ویژه‌ای برای درس خواندن نداشتیم. برای بهبود بعضی از درس‌هایمانند ریاضی و فیزیک کلاس کنکور می‌رفتم و برای سنجش خود در آزمون‌های گزینه دو مدرسه شرکت می‌کردم. چون پدرم فرهنگی بود، توجه خاصی روی درس خواندن ما داشت، من هم به لطف خدا و کوشش خودم همیشه جزو دانش‌آموزان رتبه اول مدرسه بودم و توانستم در سال ۸۸ با معدل ۱۸/۷۵ از دبیرستان فارغ‌التحصیل شوم. خبر وقتی آدم کنکور می‌دهد همه توقع قبول شدن در رشته‌های پزشکی را از آدم دارند و همه این‌ها به خاطر عدم شناخت ما از رشته‌های دانشگاه است و متأسفانه تب قبول شدن در رشته‌های پزشکی واقعاً بالا است. در کنار این‌ها باید بگویم همین فشارهای روحی باعث شد من نزدیک کنکور دچار استرس شدید شوم و نتوانم انتظار خانواده و مربیان مدرسه را برآورده سازم؛ و به همین دلیل بدون شناخت کافی و فقط به خاطر کم شدن بار روحی روانی تصمیم گرفتم در

رشته کارشناسی رادیولوژی ادامه تحصیل دهم و همان سال در این رشته در دانشگاه علوم پزشکی بابل پذیرفته شدم. ولی بعد متوجه شدم من علاقه خاصی به این رشته ندارم و وقتی در سال ۹۱ با کسب معدل ۱۷ از دانشگاه فارغ التحصیل شدم فقط به رشته آناتومی فکر می کردم و توانستم با کسب رتبه یک سهمیه در مقطع کارشناسی ارشد این دانشگاه پذیرفته شوم والان بسیار بابت این امر مشغوف هستم و این اتفاق را بسیار مبارک می دانم.

✓ وقتی در رشته پزشکی پذیرفته نشدید واکنش خانواده چطور بود؟

خب وقتی همه از شما یک انتظار ویژه دارند و شما نمی توانی آن انتظار را برآورده کنی واقعاً احساس شکست به آدم دست می دهد. شاید چون با این پیش زمینه وارد رشته رادیولوژی دانشگاه بابل شدم نتوانستم ارتباط خوبی با رشته و دانشگاهم برقرار کنم. من هرگز نتوانستم با شرایط این دانشگاه کنار بیایم و از همان ابتدا خودم را بسیار بالاتر از این می دیدم و فقط امیدوار بودم در مقطع بعدی بتوانم جایگاه واقعی خودم را پیدا کنم. در کلاس های درس متوجه شدم علاقه و کشش خاصی به مباحث آناتومی دارم و سعی کردم از تمام توانم برای پذیرفته شدن در این رشته در مقطع ارشد استفاده کنم. شاید روزی ۸ تا ۱۰ ساعت درس می خواندم و چون نمی خواستم این فرصت را از دست بدهم سعی کردم این بار مدیریت احساس و کنترل استرس داشته باشم تا مشکلات شب کنکور را نداشته باشم و خدا را شکر توانستم با کسب رتبه یک سهمیه در این مقطع پذیرفته شوم.

✓ چرا دانشگاه علوم پزشکی تهران را انتخاب کردی؟

همان طور که گفتم من اهل گنبد هستم و بیشتر دوست داشتم در دانشگاه گرگان درس بخوانم چون نزدیک تر بود ولی وقتی با رتبه خوبی پذیرفته

شدم با خودم گفتم چرا به دانشگاه علوم پزشکی تهران نروم. مطمئناً شرایط این دانشگاه با آنچه قبلاً دیده بودم و تجربه کرده بودم فرق داشت ولی من به دنبال افق‌های جدیدتر در زندگی بودم و می‌دانستم حضور در این دانشگاه کلاً شرایط زندگی من را عوض می‌کند. وقتی به این دانشگاه آمدم توانستم در کسوت مربی به دانشجویان پزشکی و همچنین دانشجویان بین‌الملل آموزش دهم و همین امر حس خوبی را در من زنده کرد و من مجبور شدم برای بهتر درس دادن بیشتر یاد بگیرم بنابراین با انگیزه بیشتری به کلاس‌های زبان رفتم و سعی کردم یادگرفتن را در خودم تقویت کنم تا بتوانم بهتر یاد بدهم و الان احساس خوبی نسبت به خودم و جایگاهم پیدا کرده‌ام.

✓ در مورد جو دانشگاه علوم پزشکی تهران برایمان بگویید

همان‌طور که می‌دانید این دانشگاه از وجود اساتید خوبی بهره می‌برد و دانشجویان خوبی هم در این دانشگاه درس می‌خوانند گذشته از آن امکانات این دانشگاه هم بیشتر از بقیه دانشگاه‌هاست و حرف اول را در کشور می‌زند وقتی این موارد را کنار هم می‌گذاریم متوجه می‌شویم که ورود به این دانشگاه و تحصیل در آن آدم را از آنچه قبلاً بوده بزرگ‌تر و پخته‌تر می‌کند؛ مثلاً خود من تحت تأثیر دکتر بربرستانی که جزء اساتید خوب این دانشگاه است، به رشته تشریح بسیار علاقمند شدم. تأثیری که استاد بر روی دانشجویی می‌گذارد واقعاً از هر جهت قابل توجه است. دکتر بربرستانی فقط برای ما یک استاد صرف نبود که سر کلاس بیاید درسی بدهد و آزمونی بگیرد. او ورزشکار، شاعر و پدر معنوی دانشجویانش بود. او از تجارب زندگی و کاری خودش برای ما می‌گفت و در کنار این‌ها به ما درس تشریح می‌داد. کلاس‌های درس این استاد برای ما واقعاً دل چسب بود و روند فراگیری را برای ما بسیار تسهیل می‌کرد. همین جو باعث می‌شود که آدم احساس

تنهایی و تک بعدی بودن نکند و درس خواندن از حالت منفعل خارج شود و آدم برای درس و زندگی‌اش هدف‌دار تر تصمیم بگیرد. اکنون به این نتیجه رسیده‌ام که وقتی خدا راهی را در زندگی آدم قرار می‌دهد از آدم توقع دارد جایگاه خود را بیابد و برای رسیدن به هدف بالاتر تلاش کند. من هم حضورم در این دانشگاه را فقط خواست الهی می‌دانم و امیدوارم بتوانم جوابگوی اعتماد الهی و زحمات اساتیدم باشم

✓ در مورد نحوه جانبازی پدر و ازدواجش بگویید

پدرم متولد ۱۳۴۷ است. او در سن ۱۹ سالگی به جبهه رفت و در سن ۲۰ سالگی در سال ۱۳۶۷ اسیر شد. پدرم با وجود داشتن شرایط معافیت این وظیفه را در خود حس می‌کرد که کشورش در این شرایط بیشتر به کمکش نیاز دارد برای همین داوطلبانه به جبهه رفت. **در عملیات تک دشمن سال ۱۳۶۷ به اسارت قوای بعثی در آمد. پدرم آن موقع‌ها تازه نامزد کرده بود و چون به صورت داوطلب به جبهه رفته بود اسم او در لیست اسرای جنگی قرار نگرفت و تا زمان آزادی اسرا هیچ خبری از او به خانواده نرسیده بود. ولی مادرم اعتقاد داشته که نامزدش زنده است و در تمام این سه سال فقط انتظار می‌کشید و حاضر به ازدواج باکس دیگری نمی‌شود. بعد از آزادی اسرا مادر و پدرم ازدواج می‌کنند و تمام این سال‌ها مادرم عاشقانه به او خدمت می‌کند. شاید گفتن این حرف‌ها ساده باشد ولی واقعاً زندگی با جانباز جنگی که سه سال از بهترین روزهای جوانیش را در بی‌خبری محض از خانواده و در اسارت گاه‌های بعث گذرانده و دچار بیماری اعصاب و روان است، کاری نیست که از عهده هر کسی بر بیاید. ما هم در خانه‌ای بزرگ شدیم که همواره نگرانی در آن موج می‌زند. بیماری پدرم گاهی آن قدر شدت می‌گیرد که دیگر هیچ دارویی جوابگوی آن نیست.**

ما فرزندان جانبازان روزگار سختی را می‌گذرانیم. درست است که ما جنگ را ندیده‌ایم و از ترس بمب و موشک به خود نلرزیده‌ایم ولی دیدن عزیزی که درد می‌کشد و خانواده‌ای که همواره در تنش به سر می‌برد کار هرکسی نیست. دیگران شاید از دوردستی بر آتش دارند ولی ما در وسط بحران زندگی کردیم و بزرگ شدیم. پدرم هم خودش می‌داند که گاهی کنترل اعصابش از دست خودش خارج می‌شود برای همین سعی می‌کند سر خودش را به کارهای جانبی گرم کند مثلاً به دامداری و کشاورزی و ماهی گیری می‌پردازد تا ما کمتر احساس ناراحتی کنیم. گاهی که خودم را جای پدر و مادرم می‌گذارم می‌بینم واقعاً این افراد چه روح بزرگی دارند. پا گذاشتن روی خواسته‌های دنیوی و ایستادگی بر سر اعتلای کشور، مرز و جبهه نمی‌شناسد. مردان روزگار ما خون خود را نثار کردند و زنان فهمیده ما از عشقشان مایه گذاشتند تا این کشور به ما برسد و وجبی از خاک ما به دشمن تقدیم نشود.

✓ شما گفتید که در شمال ایران زندگی می‌کنید و اهل تسنن هستید ولی جنگ در غرب کشور رخ داده چرا پدر شما با وجود کم سن بودن به جبهه رفت؟

وقتی جنگ شروع شد دیگر کسی به این مسائل فکر نکرد وقتی کشورت دچار سختی و بحران می‌شود گمان نمی‌کنم مرز یا زندگی کردن در هر نقطه کشور تو را محدود به آنجا کند. یعنی آدم به تمام کشورش تعلق دارد. وقتی که ناموس و دین و آب و خاک یک کشور به خطر می‌افتد دفاع بر همه واجب می‌شود؛ و این مرزهای قومیتی و عقیدتی رنگ می‌بازند. آن چیزی که تا حالا ما مردم ایران را فارغ از تمام مسائل جنبی کنار هم نگه داشته، خاک و ریشه و اعتقادات ماست. اتفاقاً دشمن خیلی

سعی می‌کند از این طریق راهی برای نفوذ خودش در کشور باز کند و ما را دچار مشکلات قومیتی کند ولی بحمدالله و با زیرکی امام راحل، این توطئه دشمن ناکام ماند و هفته وحدت توانست این نقش دشمن را ناکام گذارد. جانبازی مردان ایران زمین فارغ از تعصبات عقیدتی و قومی و ایشار زنان فهمیده و صبور ما به دشمن فهماند که وقتی درد مشترکی داریم مرزهای عقیدتی کمرنگ می‌شوند و دفاع از کشور وظیفه اول ایرانیان می‌شود خواه شیعه و سنی یا مسیحی و کلیمی.

✓ آیا خاطره خاصی از اسارت پدر در ذهن دارید که برای ما بگویید.

یادآوری خاطره برای پدرم واقعاً کار سختی است بارها شده است که یک دفعه شروع به تعریف کردن خاطره‌ای می‌کند و اشک بی‌اختیار جاری می‌شود. **یادآوری روزهای سخت اسارت و آنچه که برای خودش و دوستانش گذشت حتی شنیدنش هم سخت است.** از خاطره‌هایی که دوستش دارم این است: پدرم تعریف می‌کند که روزی در اردوگاه نشسته بودیم و بسیار شلوغ بود هر کدام از بچه‌ها به کاری مشغول بود و شروع کردم به خواندن سرود ملی. او می‌گوید اولش کسی نفهمید هرکس سرگرم کاری بود صدایم را بلند و بلندتر کردم سکوت عجیبی یک دفعه اردوگاه را در برگرفت گروهی گریه می‌کردند و گروهی می‌خندیدند. بعد از آن همه با من همراه شدند و باهم می‌خواندیم. انگار که از قبل تمرین کرده باشیم. این از خاطره‌هایی است که پدرم و همچنین من بسیار دوستش داریم

✓ در مورد پدر و مادر و خانواده‌تان بگویید

پدرم از نظر شخصیتی پشتکار خوبی دارد و فرد بسیار جدی است ولی در مقام یک پدر، بهترین دوست من است درست است که بسیار سخت‌گیر است

ولی مشوق اصلی من در زندگی‌ام همواره پدرم بوده و هست. در مورد مادرم هم باید بگویم زن بسیار صبور و با گذشتی است. زندگی با یک جانباز جنگی که سابقه سه سال اسارت هم دارد و در حال حاضر از مشکلات اعصاب و روان هم رنج می‌برد کار آسانی نیست. در کنار تمام این‌ها مادرم باید به امور خانه‌داری هم می‌رسید و وظایف مربوط به پنج فرزند خردسالش را انجام می‌داد. ما پنج بچه هستیم که بافاصله سنی کمی از هم به دنیا آمده‌ایم و همه باهم و در کنار هم بزرگ می‌شدیم. درست است که مادرم تحصیلات عالی‌ه نداشت ولی به درس خواندن ما بسیار حساس بود و سعی می‌کرد کار زیادی به عهده ما نگذارد تا ما فارغ و آسوده درس بخوانیم. البته چون من بچه اول خانواده هستم وظیفه من کمی سنگین‌تر بود و مجبور بودم کمک‌حال مادرم باشم و همین باعث شد رابطه خوبی بین من و مادرم شکل گیرد و ما تقریباً باهم دوست هستیم و جو خوبی در خانه درست شد و بقیه بچه‌ها فشار کمتری را تحمل کردند. مادرم به ما یاد داد در زندگی با همه چیز کنار بیاییم و به دنبال زرق و برق دنیا نباشیم. با توجه به نوع خاص تربیتی که ما داشتیم فکر می‌کنم ما نسبت به بقیه بچه‌های هم سن و سالمان زودتر بزرگ شدیم و بازندگی و مشکلاتش آشنا شدیم.

✓ رابطه استاد و دانشجو را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

به نظرم نقش استاد آنقدرمی تواند تاثیرگذار باشد که زندگی دانشجویان را تغییر دهد. برای مثال خودم را می‌گویم که یکی از اساتیدم الگوی زندگی‌ام شد از آن پس به تدریس علاقه‌مند شدم.

✓ دلیل اصلی بحران‌های منطقه خاورمیانه و جهان اسلام را چه می‌دانید؟

به نظرم مهم‌ترین موضوع در جهان اسلام امروز وحدت است
مسلمانان با وحدت بر هر مشکلی می‌توانند پیروز شوند.

✓ شما اهل تهران نیستید و در خوابگاه زندگی می‌کنید. به عنوان یک دانشجو، آیا مشکل خاصی با خوابگاه ندارید؟

شاید سخت‌ترین و نفس‌گیرترین قسمت زندگی دانشجویی، زندگی خوابگاه است. شما ناگهان خودت را جدای از خانواده و در اتاقی کوچک با افرادی متفاوت و فرهنگ‌های ناشناخته می‌بینی. کنار آمدن با این همه تغییر در یک زمان کوتاه واقعاً صبر و تحمل می‌خواهد. به خصوص که من اهل تسنن هستم و وقتی هم اتاقی‌ها متوجه این موضوع می‌شوند جور خاصی به آدم نگاه می‌کنند. ولی باید بگویم خوشبختانه من در تهران بر خلاف ساری مشکل زیادی برای ارتباط برقرار کردن با دیگران نداشتم و فقط روزهای اول کمی بر من سخت گذشت ولی گذر زمان باعث شد بسیاری از مشکلات برایم کمرنگ و محو شود. اکنون من دوستان خوبی دارم و با آن‌ها به امامزاده‌ها می‌روم و در مراسم مذهبی آن‌ها شرکت می‌کنم چون آن قدر وجه تمایز ما کم است که نمی‌تواند باعث جدایی ما شود. گذشته از این **ما در خوابگاه تعامل و استقلال را باهم یاد گرفتیم و توانستیم بر مشکلات و تفاوت‌های فرهنگی مذهبی و قومی غلبه کنیم.** ما همه ایرانی و مسلمان هستیم. اکنون که خودم را با قبل مقایسه می‌کنم می‌بینم که من هم خیلی بزرگ‌تر شده‌ام. وقتی آدم تعصب و غرور و خودخواهی را کنار بگذارد و در مقابل مشکلات صبر و تحمل کند از آنچه قبلاً بوده و می‌اندیشیده بزرگ‌تر می‌شود.

✓ نقش مطالعه آزاد و ورزش را در زندگی خود چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ما در اوج جوانی قرار داریم و انرژی درونی ما واقعاً زیاد است اگر فقط بخوایم درس بخوانیم واقعاً خسته می‌شویم برای همین من سعی می‌کنم

حتماً ساعاتی از روز را به ورزش کردن اختصاص دهم چون **بعد از ورزش ذهنم آمادگی بیشتری برای یادگیری مطالب پیدا می‌کند**. غیر از این من علاقه خاصی به نویسندگی دارم و سعی می‌کنم در اوقات فراغتم علاوه بر مطالعه آزاد مطالبی هم بنویسم وقتی می‌نویسم و از نیروی تخیلم استفاده می‌کنم احساس سبکی به من دست می‌دهد و روحم آزادتر می‌شود این امر در کنار ورزش کمک زیادی جهت تخلیه انرژی منفی به من می‌کند. اگر هم بخواهم زمانی از محیط مجازی استفاده کنم ترجیح می‌دهم دل نوشته‌هایم را در اختیار دیگران قرار دهم و با دریافت بازخورد آن‌ها ذهنم را پویاتر نگه‌دارم. وقتی آدم می‌نویسد وارد دنیای شخصی خودش می‌شود و اتفاقات را به‌دلخواه خودش کنار هم می‌چیند.

✓ کمی در مورد رشته تحصیلی خود بر ایمان بگویید.

همان‌طور که می‌دانید من در رشته تشریح تحصیل می‌کنم و ما با جسد خیلی سر و کار داریم البته مبحث تشریح به صورت تئوری بسیار دل چسب و شیرین است ولی وقتی قرار می‌شود به صورت عملی و از روی جسد آموزش ببینیم خب وضعیت فرق می‌کند. اوایل من از دیدن جسد وحشت می‌کردم و یادم هست ترم اول تا دو ماه نمی‌خوابیدم و همواره یک ترس مخفی با من بود ولی کم‌کم توانستم با جسد رابطه برقرار کنم و اکنون با خودم فکر می‌کنم چه افراد بزرگی در جامعه بشری با ما زندگی می‌کنند که حتی حاضر می‌شوند پس از مرگ جنازه خود را در اختیار جویندگان راه دانش قرار دهند. دیگر به چشم جسد به آنها نگاه نمی‌کنم بلکه می‌دانم این کار فقط از عهده افرادی که روح بزرگی دارند بر می‌آید.

✓ نظر شما در مورد دوست خوب چیست؟

خب ما همیشه با افرادی که به ما نزدیک‌تر هستند و مشترکات بیشتری با

آن‌ها داریم ارتباط برقرار می‌کنیم و این ارتباط‌ها منجر به دوستی‌های بعدی می‌شود. در محیط دانشگاه و خوابگاه ما با آدم‌های زیادی آشنا می‌شویم که هر کدام خصوصیات اخلاقی و فرهنگی خودشان را دارند و طبق آموزه‌های خود رفتار می‌کنند. پیدا کردن یک دوست واقعی، واقعاً زمان بر است و هر کسی را نمی‌توان به خلوت دل خود راه داد. به خصوص من که آدم حساسی هستم و طبع نویسندگی دارم؛ بنابراین **سعی می‌کنم با کسی ارتباط برقرار کنم که در درجه اول با خدا ارتباط قلبی داشته باشد و حس حسادت را در خود کنترل کرده باشد.** آدم‌های حسود انرژی منفی زیادی به آدم وارد می‌کنند و دوستی با این‌ها فقط باعث ضرر است. غیر از این‌ها از آدم‌های تک بعدی دوری می‌کنم. کسانی که فقط به فکر درس خواندن صرف و آوردن نمره خوب هستند از بقیه زندگی خود جا می‌مانند. با توجه به حرف‌هایی که زدم من یک دوست صمیمی دارم که فکر بازی دارد و به دنبال پیشرفت در زمینه‌های متفاوت است. علاوه بر اعتقادات مذهبی خوبی که دارد یک ورزشکار حرفه‌ای و فردی علاقمند به موسیقی است. ما اوقات خوبی را باهم تجربه می‌کنیم. درس می‌خوانیم و به گردش می‌رویم و محرم اسرار هم هستیم و سعی می‌کنیم همدیگر را در زندگی بالا بکشیم نه اینکه از همدیگر نردبان ترقی برای خودمان بسازیم.

✓ نظر شما در مورد استفاده از محیط‌های مجازی چیست؟

به نظرم شبکه‌های اجتماعی ارتباطات را آسانتر کرده است و اگر صحیح استفاده شود می‌تواند باعث پیشرفت در بسیاری از زمینه‌ها شود. ولی زمانی که از شبکه‌های اجتماعی استفاده می‌کنیم باید حواسمان به زمان باشد که بیهوده در شبکه‌های اجتماعی تلف نشود.

✓ آیا خودت را فرد موفق می‌دانی؟

هر کس تعریف خاص خودش را از موفقیت دارد. من به لطف خدا خانواده خوبی دارم در رشته دلخواه خودم و در یک دانشگاه خوب درس می‌خوانم از حضور اساتید خوب و دوستان خوبی بهره می‌برم شاید زمانی رسیدن به این نقطه از زندگی یکی از آرزوهایم بود ولی اکنون تعریف من از موفقیت فرق می‌کند **من زمانی خودم را موفق می‌بینم که بتوانم به خلق خدا خدمت کنم و در زندگی به جایگاهی برسم که حضورم برای دیگران مفید باشد.** وقتی چیزی را به کسی یاد می‌دهم یا مطلب جدیدی را می‌آموزم روح من ارضا می‌شود و بودن در محیط‌های علمی انرژی مرا مضاعف می‌کند. روزی خودم را موفق می‌دانم که بتوانم دست دیگران را هم بگیرم و در خدمت مردم سرزمینم قرار بگیرم.

✓ پدر شما با توجه به شرایط زمان خویش، رسالت خود را به

انجام رسانید. فکر می‌کنید وظیفه شما به عنوان یک دانشجو

چیست؟

نه تنها پدر من که تمام جوانان آگاه نسل دیروز با هر وسیله و امکاناتی که داشتند در مقابل استکبار جهانی و توطئه‌هایش ایستادگی کردند. خیلی‌ها عزیزانشان را از دست دادند عده‌ای دیگر هم رنج اسارت و جانبازی و دوری از خانواده را به جان خریدند. کودکان آن روز زیر بارانی از موشک‌ها درس خواندند و بالنده شدند و زنان غیور کشورم عشق و محبت خود را به پای همسران و فرزندان‌شان ایثار کردند اگر نبود صبر و تحمل همه این افراد ما هم باید وضعیتی مانند آوارگان سوری را تحمل می‌کردیم. تا چند صباح دیگر کسانی که جنگ را ندیده‌اند سکان‌دار حرکت این کشتی در دریای پر تلاطم این زمانه خواهند شد. از این‌رو وظیفه ما سنگین‌تر از وظیفه پدرانمان

خواهد بود. ما باید چهره واقعی اسلام را به جهان نشان دهیم و مراقب تفرقه افکنی دشمنان باشیم. اکنون که غرب با حمایت گروه‌های تروریستی سعی در مخدوش کردن چهره اسلام و تفرقه بین اقوام مذهبی دارد باید با چشم باز مراقب بود هیچ بهانه‌ای دست دشمن نداد. وقتی نام ایران در میان باشد شیعه و سنی یکدل و یک زبان می‌شوند.

✓ سخن آخر از زبان خودت

من از زبان خودم، نه تنها برای پدر خودم، برای تمام پدرانی که رفتند تا بگذارند، دلیلی برای دودن‌های من و تو خاکی برای زندگی من و تو، و آن‌ها که میانمان ماندند تا یادمان نرود، آنچه امروز از آن من و توسست، به اشک‌های مادری است که سال‌ها با آرزوی دیدن پسرش، تمام فرزندان شهر را مادری کرد، یا کودکی که هرگز واژه پدر برایش جان نگرفت، یا پسری که زودتر از پدرش پشتوانه شد، و دختری که میان نگرانی‌های پدرش، آرزوهایش رنگ باخت، من از همسری می‌نویسم که دردهای شوهرش را شریک شد و مادری که فرزندانش را پدری کرد، من پدر را در چه واژه‌ای بگنجانم؟ وقتی سال‌هاست در عظمتش مانده‌ام!

با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.

مصطفی رضایی فر:

دستیار رشته رادیولوژی و فرزند جانباز



**هفته دفاع مقدس یادآور مجاهدت
فرزندان این کشور است.**

همزمان با فرا رسیدن هفته دفاع مقدس این بار به سراغ مصطفی رضایی فر که یکی از دانشجویان برتر دانشگاه است رفتیم . او جنگ را ندیده ولی یادگاری از تبار ایثارگران جنگ تحمیلی است. بزرگ مردانی که آگاهانه به علایقشان پشت پا زدند و با نثار خونشان خاطره جوانمردی را در این مرز و بوم تکرار کردند با گرمی داشت این هفته مقدس با هم پای صحبت این دانشجوی موفق می‌نشینیم.

✓ ضمن تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید لطفا خودتان را معرفی کنید.

مصطفی رضایی فر متولد اسفند ۶۸ در شهر کرمان و فرزند جانباز ۴۵ % هستم. مادرم خانه‌دار و پدرم داروساز است. یک خواهر کوچک‌تر از خودم دارم که در رشته پزشکی درس می‌خواند. من در سال ۱۳۸۷ با معدل ۱۹/۶۰ از دبیرستان فارغ‌التحصیل شدم و همان سال با کسب رتبه ۱۴ کشوری وارد دانشگاه علوم پزشکی تهران در رشته پزشکی شدم. در سال ۹۵ مدرک دکترای خود را با معدل بالای هجده دریافت نمودم و هم اکنون دستیار رشته رادیولوژی بیمارستان امام خمینی هستم.

✓ انگیزه خود را از انتخاب این رشته و قبولی در این دانشگاه بیان کنید.

من در دبیرستان بیشتر به رشته‌های ریاضی و فنی مهندسی علاقه داشتم و تا سال دوم هم رشته ریاضی خواندم ولی در سال سوم با توجه به شغل پدرم که داروسازی است به سمت رشته‌های تجربی جذب شدم. والدینم علاقه داشتند که من در این رشته تحصیل نمایم. من در ابتدا خیلی علاقه‌ای به زیست‌شناسی نداشتم اما کم‌کم علاقه‌مند شدم و تغییر رشته دادم و تمام تلاشم را کردم که یک رتبه خوب بیاورم و در دانشگاه خوبی پذیرفته شوم.

✓ در مورد نحوه جانبازی پدرتان چیزی می‌دانید؟

در واقع من بعد از جنگ به دنیا آمدم و اطلاع صحیحی از نحوه جانبازی پدرم ندارم. پدرم هم زیاد تمایلی به صحبت در مورد آن ندارد. فقط می‌دانم که پدرم جزء آن دسته از جوانانی بود که دوران سربازی‌شان مقارن با شروع جنگ بود و بنا به وظیفه ملی و شرعی خود بعد از جنگ هم در جبهه ماند و

پای عهده‌ای که با امام زمانش بسته بود ماند. آن چیز که می‌دانم این است که پدرم در حین یک عملیات وارد منطقه مین‌گذاری شده می‌شود و بر اثر اصابت ترکش یکی از پاهایش دچار جراحت می‌شود و بعد از مدتی پزشکان مجبور می‌شوند پای او را از مچ قطع کنند. بعد از این اتفاق، پدرم مجبور به ترک جبهه می‌شود و مدتی را در بیمارستان‌ها سپری می‌کند. بعد از بهبودی نسبی به دلیل علاقه زیادی که به تحصیل داشت شروع به درس خواندن می‌کند و سال ۶۳ در رشته داروسازی دانشگاه علوم پزشکی تهران پذیرفته می‌شود.

✓ خود شما چه حسی از قبولی در دانشگاه علوم پزشکی تهران داشتید؟

من در دوران دبیرستان تلاش زیادی کردم و وقتی فهمیدم رتبه‌ام ۱۴ شده خیلی خوشحال شدم چون خیلی زحمت کشیده بودم و توقع این رتبه را هم داشتم ولی پس از انتخاب رشته، با بومی‌سازی که آن سال اتفاق افتاد من با وجود رتبه ۱۴ به جای دانشگاه تهران، دانشگاه شهید بهشتی قبول شدم و از این مسئله خشنود نبودم. قسمت بود که یک‌ترم آنجا درس بخوانم و خدا را شکر بعد از آن، سهمیه دانشگاه تهران زیاد شد و من توانستم به دانشگاه تهران منتقل شوم؛ و من از این مسئله بسیار خوشوقتم چون پیشرفت درسی و تحصیلی‌ام در این جا خیلی بیشتر است .

بهترین خاطره‌ای که از آن زمان دارم همان زمان اعلام نتایج کنکور بود، سال آخر مدرسه و پیش‌دانشگاهی که بودم اسم من و پدر و مادرم برای سفر حج درآمد. کمی به تأخیر انداختیم تا بعد از کنکور به مکه مشرف شویم. روز آخر اقامتان در مکه، خواهرم ۵ صبح به ما زنگ زد و من از صدای گریه شوق مادرم بیدار شدم و متوجه شدم که در کنکور رتبه ۱۴ شده‌ام و خیلی از این خبر خوشحال شدم.

✓ آیا برای قبولی در این رشته از سهمیه استفاده کردید؟

در حقیقت من آن قدر به خودم اطمینان داشتم و آن قدر پایه درسی قوی و خوبی داشتم که اصلاً احتیاجی به استفاده از سهمیه نمی‌دیدم. من با برنامه خاصی درس می‌خواندم و کلاس‌های فوق‌برنامه استفاده می‌کردم. از نظر من، به‌طور کلی هدف باید مشخص باشد و وقتی برای رسیدن به آن هدف تلاش و توکل کنیم مطمئناً به آن می‌رسیم. من خودم خیلی خوب این مسئله را تجربه کردم، در مقطع پیش‌دانشگاهی هدفم به دست آوردن رتبه خوب در کنکور بود؛ و تلاشم را کردم و خوشبختانه به هدفم رسیدم. **در دانشگاه هم در آزمون جامع علوم پایه رتبه ۶ گرفتم. می‌دانم که هر وقت از قبل هدفم مشخص باشد و برای رسیدن به آن تلاش کنم به آن می‌رسم.**

✓ از نحوه درس خواندن خود برایمان بگویید

من از همان ابتدا با برنامه درس می‌خواندم، با برنامه جلو می‌رفتم، از کلاس‌های فوق‌برنامه استفاده می‌کردم و در کلاس‌های مؤسسات خصوصی شرکت می‌کردم. روزانه بین هفت تا هشت ساعت درس می‌خواندم چون خودم از نظر شخصیتی یک آدم رقابتی هستم هرگز از درس خواندن خسته نمی‌شدم و علاقه شدیدی به شرکت در آزمون‌های رقابتی داشتم. من از شکست متنفرم و هرگز نمی‌توانستم به صرف خستگی، از برنامه درسی خود عقب بیفتم؛ بنابراین به جرئت می‌گویم که جز به درس خواندن به چیزی فکر نمی‌کردم و این امر در وجود من نهادینه شده است.

✓ آیا پدر شما قبل از جانباز شدن ازدواج کرده بود؟

خیر پدرم بعد از بازگشت از جبهه و بعد از اینکه پای خود را از دست داد با مادرم ازدواج کرد. به‌واقع مادر و پدرم پیش از ازدواج، آشنایی کمی باهم

داشتند و به واسطه وصلت عمو و خاله‌ام همدیگر را می‌شناختند. وقتی پیشنهاد ازدواج از طرف پدرم مطرح شد، خانواده مادرم مخالفتی نکرد. مادرم همیشه به شخصیت و منش پدرم افتخار می‌کند. تنها شرط ازدواج مادرم ادامه تحصیل پدرم بود. مادرم می‌گفت حالا که نمی‌توانی به جبهه برگردی بهتر است در جبهه دانش تلاش کنی. در واقع او چون خواهر شهید است و برادرش را در عملیات والفجر هشت از دست داده با افتخار به عقد پدرم که جانباز جنگی دفاع مقدس بود در آمد و هرگز از این کارش پشیمان نیست.

✓ نقش خانواده را در موفقیت خود تا چه اندازه می‌دانید؟

"نقش مادران در موفقیت فرزندان همیشه نقش پر رنگ و ویژه‌ای است." به خصوص مادرانی که با شوهر جانباز زندگی می‌کنند. چون این زنان باید علاوه بر انجام کارهای روزمره و عادی باید با مردانی زندگی کنند که عوارض جنگ را دیده‌اند و علاوه بر مشکلات جسمی از مسائل روحی ناشی از زمان جنگ رنج می‌برند. مادرم یکی از شیر زنانی است که علاوه بر رسیدگی به مسائل زندگی، نقش حمایتی ویژه‌ای از من و خواهرم داشت و در تمام دوران تحصیل پشت ما ایستاد و یار و یاور ما بود. پدرم هم بزرگ مردی است که تکیه‌گاه خانواده است و برای رسیدن ما تا این نقطه از زندگی از هیچ کوششی فروگذار نکرده است. من از خداوند بزرگ بابت داشتن این خانواده سپاسگزارم.

✓ هدف شما در زندگی چیست؟ از لحاظ مذهبی چه اعتقاداتی

دارید؟

من در یک خانواده نسبتاً مذهبی بزرگ شدم، تعصبی نیستم ولی اصول کلی

اسلام و شیعه را قبول دارم شاید در بعضی موارد جزئیات را رعایت نکنم ولی سعی می‌کنم تا جایی که بشود احکام قرآن و اسلام را در زندگی خود نصب العین قرار دهم.

هدفم در زندگی پول نیست، چون وضع مالی خانواده‌ام خوب است و از لحاظ مالی نیازی ندارم. ولی خودم خیلی دوست داشتم بتوانم خدمتی به خانواده، شهر و کشورم کنم. وقتی وارد دانشگاه شدم باهدف خدمت به جامعه و مردم وارد شدم.

✓ **آیا شما در دانشگاه یا دوران مدرسه در فعالیتهای فوق برنامه از قبیل مسائل فرهنگی، هنری، ورزشی و حتی تشکلهای دانشجویی مثل بسیج، انجمن اسلامی و ... و فعالیتهای پژوهشی شرکت داشته‌اید؟**

نه به آن صورت. من بیشتر وقتم را روی درس خواندن و رشته پزشکی گذاشتم و خیلی وارد مسائل جانبی نشدم، شاید هفته‌ای یکبار فوتبال بازی کنم اما به صورت منظم و حرفه‌ای برنامه‌ای ندارم.

✓ **لطفاً از شروع زندگی دانشجویی خودتان تا اینجا که هستید برایمان بگویید**

وقتی در سن هجده سالگی از خانواده جدا شدم و برای ادامه تحصیل به تهران آمدم شخصیتی خام و نپخته داشتم. اعتقاداتم برگرفته از تربیت خانوادگی‌ام بود و هنوز به ثبات واقعی نرسیده بودم. وقتی در محیط خوابگاه قرار گرفتم و از رفاهی که در خانه از آن برخوردار بودم جدا شدم، دچار مشکلات اساسی شدم. هنوز نحوه برخورد با افراد متفاوت و فرهنگ‌های مختلف را نیاموخته بودم و دچار نوسانات زیادی می‌شدم. ولی خدا را شکر که این مرحله زیاد

طول نکشید و توانستم با محیط جدید ارتباط برقرار کنم و چون هدفم از حضور در تهران فقط تحصیل بود، دوباره به مجرای اصلی زندگی‌ام برگشتم. البته حضور دوستان خوب و جو خوبی که در این دانشگاه وجود دارد تمام این مشکلات را برایم سهل و آسان نمود؛ بنابراین **با امکانات کم خوابگاه کنار آمدم و سعی کردم به تمام مشکلات به چشم فرصت نگاه کنم.** ما تصمیم گرفتیم برای خوابگاه قوانین درونی وضع کنیم و ساعت خواب و بیداری و استراحت و درس خواندنمان را باهم تطبیق دهیم. **ما در خوابگاه یاد گرفتیم به عقاید و خواسته‌های یکدیگر احترام بگذاریم و مشارکت را بر هر چیزی ترجیح دهیم.** بعد سعی کردیم برای خودمان برنامه‌ریزی و هدف تعیین کنیم و برای رسیدن به هدف از خیلی خواسته‌های خودمان بگذریم. وقتی که الآن بر می‌گردم و به گذشته خودم نگاه می‌کنم می‌بینم که با آن جوان هجده‌ساله خام بسیار فرق دارم حالا پخته‌تر شده‌ام و دیدگاهم نسبت به زندگی عوض شده است.

✓ ازدواج چه تغییری در زندگی شما به وجود آورد و ملاک شما برای ازدواج چه بود؟

خب وقتی من در بیمارستان امام دوره دستیاری خودم را شروع کردم با یکی از دانشجویان دکتر آشنا شدم که اتفاقاً از نظر اعتقادی و فرهنگی و تحصیلات به هم نزدیک بودیم؛ بنابراین تصمیم گرفتم طبق نص صریح قرآن تشکیل خانواده بدهم و از خانواده خواستم برای من به خواستگاری بروند. چون من به دوستی‌های قبل از ازدواج اعتقاد نداشتم از نظر من آدم باید یک‌بار با چشم باز طبق ملاک‌های خودش کسی را انتخاب کند و ازدواج کند برقراری رابطه‌های متعدد با افراد مختلف باعث کم شدن قدرت انتخاب و

پایین آمدن روحیه سازش و تعهد در افراد می‌شود؛ بنابراین وقتی دیدیم مشکل اساسی باهم نداریم تصمیم به ازدواج گرفتیم. در این مرحله هم خانواده‌هایمان واقعاً در کنار ما قرار گرفتند و ما دچار حاشیه‌های ازدواج نشدیم و با یک مراسم آبرومندانه همه چیز انجام شد.

✓ با توجه به اینکه ازدواج دانشجویی را تجربه کرده‌اید چه توصیه‌ای به دوستان خود دارید؟

تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که اگر به بهانه درس خواندن از ازدواج کردن طفره برویم کار درستی نکرده‌ایم. درس خواندن و پیشرفت علمی منافاتی با ازدواج ندارد. بعد از ازدواج هدف اصلی آدم عوض نمی‌شود فقط اولویت‌های آدم فرق می‌کند. **ازدواج از ما افراد با مسئولیت‌تری می‌سازد و قابلیت‌های وجودی ما را شکوفا می‌کند. به جرئت می‌گویم بعد از ازدواج کیفیت درس خواندن ما هم عوض می‌شود و نگاه آدم به خیلی از مسائل تغییر می‌کند.** من از دوستانم می‌خواهم هرگز وقت خود را صرف رابطه‌هایی که نتیجه ندارند نکنند و با شناخت و بصیرت قدم در راه زندگی بگذارند و مراقب این فرصت‌های طلایی در زندگی‌شان باشند. متأسفانه ما امروز شاهد روابط لجام‌گسیخته جوانان در محیط‌های مجازی هستیم و در آخر می‌بینیم که نه تنها از درس و زندگی، که از هدف اولیه خود هم غافل شده‌اند؛ بنابراین باید مراقب خودمان باشیم و فقط یک ازدواج آگاهانه است که می‌تواند ما را از این وسوسه‌ها دور کند .

✓ شما چه انتظاری از مردم جامعه دارید؟ با توجه به دیدی که در جامعه نسبت به فرزندان جانبازان و شهدا وجود دارد.

من فکر می‌کنم این جامعه است که باید از ما انتظار داشته باشد نه ما از

جامعه. پدران ما و شهدا و خیلی‌ها که حتی ممکن است جانباز هم نشده باشند ولی در جنگ شرکت داشتند تلاش زیادی کردند تا ما بتوانیم الآن راحت زندگی کنیم. نسل جدید خیلی شرایط آن موقع را درک نمی‌کند و شاید کوتاه نگری باشد که بگویند فرزندان شهدا و جانبازان نباید از سهمیه استفاده کنند. دانشجویان هم باید هدفشان مشخص باشد و تلاش خود را بکنند و مطمئن باشند حتماً در زندگی موفق می‌شوند. الآن ما در شرایط سخت و بحرانی زندگی می‌کنیم و در این شرایط باید تنبلی را کنار گذاشت و تلاش کرد. با نزدیک شدن به هفته دفاع مقدس و یادآوری خاطرات جنگ به این نتیجه می‌رسیم که این کشور در سایه مجاهدت پدران ما در آن روزگار سخت و طی قرن‌ها ایستادگی به ما رسیده است و ما باید پاسدار این مرز و بوم باشیم و دست در دست هم فقط به فکر ساخت کشور خود باشیم.

با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.

شهریور ۹۶

ابوالفضل هاشم پور:
دانشجوی دکتری تخصصی رشته طب
ورزشی قهرمان جهان در رشته پاورلیفتینگ
و فرزند معزز شهید



موفقیت واقعی از آن کسانی است که
سعادت خود را در گرو خوش بختی دیگران
جستجو می کنند.

همزمان با سالگرد ورود آزادگان سرافراز به کشور و تجلیل از مقام
شامخ شهدا و ایثارگران این بار گپ و گفتی دوستانه با ابوالفضل
هاشم پور دانشجوی مقطع تخصص پزشکی ورزشی و قهرمان
پاورلیفتینگ جهان داشتیم.

این دانشجو که خود فرزند شهید است در این مصاحبه از رشادتهای مردان و زنانی می گوید که تا پای جان بر سر اعتلای این کشور و آرمانهایش ایستادگی کردند و با تمام کاستی های زندگی کنار آمدند تا نسلی متعهد و فرهیخته را پرورش دهند که بر قله های علمی و ورزشی دنیا خوش بدرخشند و پرچم خوشرنگ ایران را در این مجامع بین المللی بالا ببرند. ضمن تقدیر و تشکر از این بزرگ مرد با هم پای صحبت این قهرمان ملی مینشینیم.

✓ با سلام و تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید. لطفا خود را معرفی فرمایید.

ابوالفضل هاشم پور دانشجوی مقطع تخصص پزشکی ورزشی متولد سال ۵۶ در استان فارس شهرستان استهبان هستم. پدرم شهید محمدجعفر هاشم پور کارمند دانشگاه علوم پزشکی شیراز بود که در سال ۶۵ به مقام شهادت رسید مادرم خانه دار است و بعد از شهادت پدرم مسئولیت بزرگ کردن چهار فرزند را به عهده داشت

✓ در مورد نحوه شهادت پدرتان بر ایمان بفرمایید.

پدرم متولد سال ۱۳۲۵ بود و در زمان شکل گیری انقلاب فعالیت زیادی داشت و بعد از پیروزی انقلاب و شروع جنگ تحمیلی با وجود داشتن فرزند کوچک داوطلبانه به جبهه اعزام شد و بارها مورد جراحت قرار گرفت. پدرم بسیار ورزیده و به گفته هم رزمانش شجاع بود. او غواص و آرپی چی زن بود و در چندین عملیات به عنوان صف شکن، حضور فعال داشت. در سال ۱۳۶۵ در حال انجام عملیات در شلمچه و انهدام تانک های عراقی بود که مورد اصابت ترکش تیر تانک قرار می گیرد و به شهادت می رسد. به یاد دارم

هنگامی که با جنازه پدرم وداع می‌کردم فقط نه سال سن داشتم و یک لکه بزرگ خون روی سینه پدرم به چشم می‌خورد و هم‌زمان پدرم گفتند که ترکش مستقیم به قلب او برخورد کرده پنج دقیقه قبل از شهادت پدرم، خواهرزاده‌اش که فقط ۱۸ سال سن داشت در آغوش پدرم به شهادت رسیده بود و مراسم خاک‌سپاری این دو شهید غواص باهم برگزار شد. خانواده پدرم سیزده شهید و خانواده مادرم چندین شهید و آزاده و جانباز به میهن تقدیم نموده است.

✓ مادر شما چگونه با این شرایط مواجه شد؟

مادرم در زمان شهادت پدرم کمتر از سی سال سن داشت. من کودکی نه ساله بودم و خواهرم شش سال و برادرم پنج سال سن داشتند و خواهر کوچک‌ترم فقط شش ماه داشت. خود این حقیقت بیان‌کننده درد و رنجی است که مادرم در آن روزگار تحمل کرد. شیر زنی که بعد از شهادت همسرش مرد و مردانه بار زندگی را به دوش کشید و ما فرزندان هر چه داریم از اوست. در آن زمان کشور هنوز درگیر جنگ بود و مشکلات اقتصادی زیادی وجود داشت شاید نزدیک به دو ماه در خانه پدربزرگم ماندیم ولی بعد از آن مادرم تصمیم گرفت به مجرای اصلی زندگی‌اش برگردد.

گرچه از دست دادن شوهری مهربان، داشتن چهار فرزند خردسال و شرایط بد اقتصادی چیزی نبود که بشود راحت با آن کنار آمد، ولی مادرم ما را به خانه خودمان برگرداند و از ما خواست با کاستی‌های زندگی کنار بیاییم و راه کنار آمدن با آن را بیاموزیم. مادرم مدیریت خوبی در منزل دارد و به پاکیزگی و آراستگی خانه خیلی اهمیت می‌دهد. در کنار این موارد به اوضاع درسی ما هم اشراف کامل داشت و به تمام امور درسی ما رسیدگی می‌کرد از این‌رو ما توانستیم در سایه لطف مادرم و خواست خدا به مدارج علمی خوبی برسیم. من و خواهرم در رشته پزشکی

دانشگاه علوم پزشکی شیراز پذیرفته شدیم و برادرم کارشناس ارشد رشته مدیریت پزشکی است. در کنار این موارد مادر مشوق اصلی من در امور ورزشی هم بود. علیرغم تمام موارد، متأسفانه ما خواهر کوچک‌ترمان را که در زمان شهادت پدر فقط شش ماه داشت به دلیل بیماری سرطان و در سن شانزده‌سالگی پس از تحمل یک دوره بیماری سخت از دست دادیم و خانواده و به خصوص مادرم دچار ضربه روحی شدید شد.

✓ چه خاطره‌ای از پدر داری؟

پدرم بسیار فعال، شوخ‌طبع و پر انرژی بود و به ورزش علاقه زیادی داشت. من فرزند اول خانواده هستم و پدرم مرا از چهارسالگی به سمت و سوی ورزش سوق داد. ژیمناستیک را از دوران مهدکودک شروع کردم و چندین مقام قهرمانی کسب کردم. در ادامه شنا تمرین می‌کردم و به‌مرورزمان به ورزش‌های دیگر هم علاقمند شدم و از همان کودکی در ورزش‌های آمادگی جسمانی و غیره در سطح آموزشگاه‌ها شرکت می‌کردم و چندین سال متوالی مدال طلای این رقابت‌ها را کسب نمودم. زمانی که از دبیرستان فارغ‌التحصیل شدم، قهرمان چندین دوره مسابقات ورزش‌های رزمی از جمله کاراته، کونگ‌فو و آمادگی جسمانی در سطوح استان فارس و کشور بودم.

بهترین خاطره‌ای که از پدرم دارم، دریافت یک پکیج کامل وسایل ورزشی است که در سن هشت‌سالگی و در روز تولدم به من هدیه داد و این بهترین و آخرین کادویی بود که من از ایشان گرفتم و هر وقت که در میادین ورزشی حاضر می‌شوم به یاد پدرم می‌افتم.

✓ در مورد نحوه خواندن خودت بگو؟

در زمان ما مدارس شاهد وجود نداشت و ما در مدارس عادی درس

می‌خواندیم ولی من همواره شاگرد اول بودم و وضعیت درسی خوبی داشتم البته چون من علاوه بر درس خواندن، هم به فعالیت‌های ورزشی می‌پرداختم و هم به فعالیت‌های قرآنی اهتمام خاصی داشتم با ذهن بازتری به یادگیری دروس می‌پرداختم و معتقدم فقط درس خوان بودن کافی نیست بلکه باید فعالیت‌های موازی داشت و از حالت تک بعدی بیرون آمد. این امر باعث شد که من فکر سالم‌تری داشته باشم و برای رسیدن به نمرات بهتر، بیشتر و بهتر درس خواندم و توانستم در سال ۷۴ در رشته پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شیراز پذیرفته شوم. بعد از اتمام مقطع دکتری در سال ۸۱ شروع به کار در مراکز درمانی و بهداشتی استان فارس کردم و در سال ۸۵ به استخدام دانشگاه علوم پزشکی شیراز در آمدم. در سال ۸۷ با توجه به سوابق ورزشی‌ام به سمت مدیر کل تربیت بدنی دانشگاه علوم پزشکی شیراز و رئیس کمیته ورزش کارکنان و اعضاء هیئت‌علمی منصوب شدم و تا سال ۹۴ ورزش را به صورت حرفه‌ای ادامه دادم.

در سال ۹۴ بعد از آشنایی با رشته پزشکی ورزشی تصمیم گرفتم دوباره به محیط علمی برگردم بنابراین دوباره شروع به درس خواندن کردم و توانستم در مقطع تخصص این رشته در دانشگاه علوم پزشکی تهران پذیرفته شوم.

✓ در مورد فعالیت‌های خود در زمان دانشجویی برایمان بگو.

رشته تخصصی من پزشکی ورزشی است و هدف اصلی رشته ما ارتقاء سلامت ورزشکاران در سطوح ملی و سطوح دیگر با توجه به آسیب‌های عضلانی اسکلتی، باز توانی پس از آسیب، علم تمرین و مدیریت مشکلات پزشکی ورزشکاران و تغذیه آن‌هاست. یکی از ابعاد رشته ما توجه به ورزش بیمارار و درمان مشکلات جسمی و روحی آن‌ها به وسیله طراحی فعالیت‌های فیزیکی و ورزشی است. در همین راستا، یکی از اساتید محترم گروه، خانم دکتر

ابوالحسنی که در زمینه فعالیت‌های بدنی خاص بیماران ام‌اس فعالیت دارند سعی کردند برنامه‌ای ورزشی مخصوص این دسته از بیماران تهیه کنند و من هم افتخار داشتم که در کنار ایشان و به عنوان پزشک متخصص در تهیه یک برنامه تلویزیونی حضورداشته باشم و به زودی شاهد پخش این برنامه از شبکه‌های جهانی و داخلی صداوسیما جمهوری اسلامی ایران، خواهیم بود.

برنامه بعدی تدوین برنامه ورزش همگانی در منزل است که مراحل ضبط آن در دانشکده علوم مجازی انجام شد و برنامه‌ها به صورت کتابچه و دی وی دی در حال حاضر شدن است و سعی بر آن است که این برنامه‌ها حتی به روستاها و دورترین نقاط کشور هم برسد. این کار با همکاری خانم دکتر علیزاده از اساتید خوب گروه خودمان به سفارش معاونت بهداشتی وزارت بهداشت و درمان، اجرا گردید.

در همین دوران چند مقاله پژوهشی هم ارائه داده‌ام که در حال آماده شدن برای بارگذاری روی ژورنال است.

همچنین به لطف خدا توانستم در ابتدای سال سوم تحصیل، از پایان‌نامه خود تحت عنوان بررسی تأثیر مصرف ۶ هفته مکمل HMB بر ترکیب بدن خانم‌های دارای اضافه‌وزن، دفاع کنم و همین جا از اساتید خوبم که نهایت همکاری را در این امر با من داشتند، سپاسگزاری می‌کنم.

✓ ازدواج کرده‌ای؟

بله وقتی که دانشجوی سال چهارم بودم ازدواج کردم. با کمال افتخار باید بگویم که همسر من از فرزندان شهدای گران‌قدر و کارکنان رسمی دانشگاه علوم پزشکی شیراز و از ورزشکاران و مربیان باتجربه در امر ورزش هستند و هم اکنون در مقطع دکترای تخصصی تربیت بدنی در حال اتمام پایان‌نامه

خود هستند. به دلیل آشنایی خانوادگی قبلی، ما از نظر فرهنگی و اجتماعی در یک طبقه قرار داشتیم و خیلی راحت می‌توانستیم حرف همدیگر را بفهمیم. **ما آن موقع اصلاً به حاشیه ازدواج فکر نمی‌کردیم و تصمیم داشتیم به جای خودنمایی، در کنار هم بودن را تجربه کنیم. خیلی ساده و با حمایت‌های خانواده‌هایمان ازدواج کردیم و از همان ابتدا در خوابگاه متأهلی ساکن شدیم و در اولین جشن سرا سری ازدواج دانشجویی که در تالار وزارت کشور با حضور مسئولان عالی‌رتبه کشوری برگزار شد، شرکت کردیم.**

✓ ازدواج دانشجویی را پیشنهاد می‌کنی؟

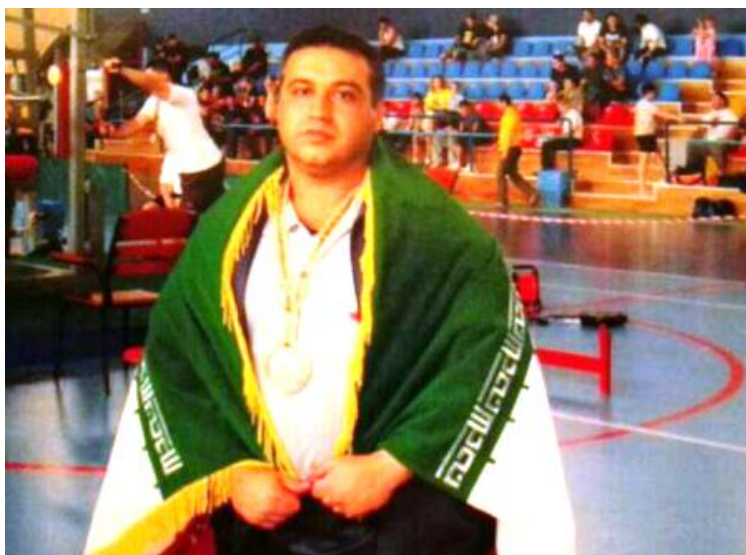
این مسئله به شرایط خود آدم بستگی دارد تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که در یک سن خوب ازدواج کردن بهتر از دیر ازدواج کردن است؛ بنابراین از دوستانم می‌خواهم به خاطر به دست آوردن یک موقعیت بهتر، زمان ازدواج خود را عقب نیندازند. البته ازدواج در سن پایین مشکلات خودش را دارد ولی باعث می‌شود که دو نفر در کنار هم تکامل شخصیتی را تجربه کنند. وقتی سن بالاتر می‌رود خواسته‌ها و انتظارات طرفین از زندگی و از همدیگر بالاتر می‌رود و حساسیت‌ها زیادتر می‌شود. مهم‌ترین مزیت این نوع ازدواج آن است که آدم درگیری فکری و روحی پیدا نمی‌کند و وارد رابطه‌های ناسالم نمی‌شود. البته همه این‌ها به این بر می‌گردد که انتخاب درست و آگاهانه‌ای داشته باشیم و به خاطر مسائل ظاهری به کسی دل‌بستگی پیدا نکنیم بلکه ازدواجی با تدبر و آگاهانه داشته باشیم

✓ پدر شدن چه تغییری در شما به وجود آورد؟

اگر بخواهم واقعیت را بگویم پدر شدن باعث کامل تر شدن شخصیت من شد وقتی که فرزندی به دنیا می‌آید دیگر نگاه آدم و سلاقی و علایق آدم تغییر

می‌کند. وقتی شما از چشم یک پدر یا مادر به زندگی نگاه می‌کنی بسیاری از مسائل که تا قبل به آن فکر نمی‌کردی برایت پیش می‌آید و برخورد با این چالش‌ها باعث بزرگ‌تر شدن دایره فکر و نگاه و زندگی ما می‌شود. اکنون دختر ما نقطه مشترک زندگی ماست و پایه‌های زندگی مان با تولد او محکم‌تر شده و من از این بابت از خدای بزرگ سپاسگزارم.

✓ در مورد افتخارات ورزشی خود برایمان بگو.



همان‌طور که عرض کردم، من از ۴ سالگی وارد دنیای ورزش شدم و در سن ۱۰ سالگی به صورت جدی شروع به فعالیت ورزشی حرفه‌ای در رشته‌های رزمی کردم. از سن ۱۳ سالگی تا کنون، مربیگری در رشته‌های ژیمناستیک، کاراته، کونگ‌فو، بدن‌سازی و پاورلیفتینگ را در کارنامه دارم. از سال ۷۴ به رشته پاورلیفتینگ روی آوردم و در اولین مسابقه

توانستم به مدال طلای استان دست یابم. به همین ترتیب موفقیت‌ها یکی پس از دیگری در سطوح بالاتر ادامه یافت. با کمال افتخار، مدال طلای خود در مسابقات جهانی پاورلیفتینگ ۲۰۱۲ لوتسک اوکراین را تقدیم به روح پاک شهیدان وطنم نمودم و مدال طلای مسابقات جهانی ۲۰۱۷ تفلیس گرجستان را به دلیل مصادف شدن آن با حادثه تروریستی مجلس شورای اسلامی، تقدیم به روح مطهر شهدای این حادثه نمودم. همچنین بیش از ۷۰ مدرک فنی، مربیگری، داوری و قهرمانی از سطوح استانی تا بین‌المللی و جهانی در رشته‌های رزمی، قدرتی و ... دارم. هم اکنون به عنوان رئیس کمیته پزشکی کیوکوشین کاراته ایران، در خدمت فدراسیون کاراته جمهوری اسلامی ایران و عزیزان ورزشکار هستم. در کنگره‌ها، همایش‌ها و دوره‌های کارورزی پزشکی، ورزشی و دوره‌های مربیگری و فنی، تدریس می‌کنم. اخیراً به عنوان پزشک تیم ملی فوتبال جوانان جمهوری اسلامی، تجربه حضور در اردوها و مسابقات بین‌المللی را در رشته فوتبال هم کسب نمودم. به عنوان پزشک کاروان ورزشی دانشگاه علوم پزشکی تهران اعزامی به سیزدهمین المپιάد ورزشی دانشجویان سراسر کشور، پیگیر امور پزشکی ورزشی این عزیزان هستم. در زمان مدیریت بنده به عنوان مدیر کل تربیت بدنی دانشگاه علوم پزشکی شیراز، ۴ دوره متوالی مقام‌های قابل توجه قهرمانی المپیادهای ورزشی دانشجویان سراسر کشور را کسب نمودیم. همچنین بنیان‌گذار مدارس ورزش دانشگاه در شیراز هستم که پس از گذشت ۱۰ سال هنوز این مدارس فعال هستند. افتخار این را دارم که صدها هنرجو و ورزشکار را از سطوح ابتدایی تا قهرمانی و ملی، هدایت و تربیت کنم. ده‌ها تقدیرنامه از مسئولان عالی‌رتبه ورزش کشور و وزارت بهداشت و درمان و روسای دانشگاه‌ها را دریافت کرده‌ام. به عنوان پزشک نخبه ورزشکار از جانب انجمن دانش‌آموختگان دانشگاه شیراز انتخاب شدم و در کتاب تاریخ ورزش فارس،

جزء ورزشکاران شاخص استان انتخاب گردیدم. ایثارگر منتخب ورزشی جهت حضور خدمت ریاست محترم جمهوری گردیدم و به عنوان دانشجوی برگزیده بخش ورزشی در جشنواره دانشجویی ابن سینا دانشگاه علوم پزشکی تهران در سال ۹۶، انتخاب شدم.

✓ چه توصیه‌ای به دانشجویان داری؟

متأسفانه من دانشجویان زیادی را می‌بینم که دچار مشکلات عضلانی هستند و اهل ورزش نیستند و این امر در آینده عواقب خوبی ندارد. قشر جوان ما باید اوقات فراغت خود را با فعالیت‌های ورزشی پر کند نه اینکه دائم با وضعیتی نادرست پشت سیستم بنشینند یا سر در گوشی همراه فروبرد. متأسفانه مسئولین هم این مشکل را زیاد جدی نمی‌گیرند. امیدوارم شرایطی پیش بیاید که نسل جدید با ورزش رابطه بهتری برقرار کند و از دنیای تک بعدی خود بیرون بیاید. در زمان ما دانشجویها هم درس می‌خواندند هم ورزش می‌کردند و هم فعالیت‌های سیاسی اجتماعی فرهنگی داشتند و موفق هم بودند. ما همیشه جوان و پر انرژی باقی نمی‌مانیم و بهتر است با لحاظ کردن فعالیت‌های ورزشی در زندگی خودمان، سعی کنیم از این خمودگی دوری کنیم. هم اکنون در این فرصت می‌خواهم از استاد عزیزم جناب آقای دکتر حلبچی به عنوان مدیر گروه محترم پزشکی ورزشی دانشگاه علوم پزشکی تهران و معاون محترم دانشجویی دانشگاه که مشوق و حامی اصلی بنده بوده‌اند و توجه خاصی به ورزش و فعالیت‌های فوق برنامه دانشجویان دارند نیز تشکر و قدردانی کنم، همچنین دیگر اساتید دانشمند گروه که همگی در راه اعتلای رشته تخصصی پزشکی ورزشی، تلاش شبانه‌روزی دارند.

✓ آیا خودت را فرد موفق می‌دانی؟

اول باید تعریفی از موفقیت داشته باشیم تا بتوانیم طبق آن معیار خودمان را ارزیابی کنیم. من موفقیت را در گذر از سختی‌ها و ایستادن پس از هر افتادنی می‌دانم. من بعد از شهادت پدرم شرایط سختی را تجربه کردم ولی حضور مادری مدیر و مدبر در کنار خانواده در گذر از این بحران واقعاً لطفی بزرگ از جانب خداوند بود ما توانستیم شرایط بد اقتصادی و مشکلات روحی روانی را از سر بگذرانیم و بالنده شویم ولی موفقیت واقعی از آن کسانی است که خوشحالی خود را در خوش بختی و سعادت دیگران جستجو می‌کنند. من فقط می‌توانم خودم را با خودم مقایسه کنم و پیشرفت زندگی‌ام را بینم. ولی وقتی خودم را با استادی وارسته چون دکتر ایمانیه رییس سابق دانشگاه علوم پزشکی شیراز و قائم مقام کنونی وزیر بهداشت در جنوب کشور مقایسه می‌کنم می‌بینم سعادت با موفقیت فرق دارد و ایشان در جایگاهی بسیار والاتر قرار دارد. دیدن این مردان خدا که جان و مال و وقت خود را صرف بالنده شدن نسل جوانی متعهد و با کمالات می‌کند به من می‌گوید که موفقیت راهی است که پایانی بر آن نمی‌توان تصور کرد و تا آخرین نفس باید در این راه گام برداشت و به مردان خدا تاسی کرد به قول شاعر:

تا جان بود در تن بکوشیم بود کز جام او یک جرعه نوشیم

با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.